

ویژه نامه روز جهانی کارگر

کانون مدافعان حقوق کارگر - اردیبهشت ۱۳۹۱

فهرست مطالب

۲.....	بیانیه به مناسبت اول ماه می، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱.....
۵.....	ارزیابی مختصر از فعالیت های کارگری ایران در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۱.....
۷.....	"اول ماه مه....."
۸.....	همزمانی روز معلم و روز کارگر.....
۱۰.....	تسویه حساب.....
۱۶.....	جنبش وال استریت و ارتباط آن با جنبش کارگری.....
۲۲.....	زنانی که هنوز جنگ زده اند.....
۲۸.....	یک اتفاق ساده.....
۳۱.....	نگاهی به وضعیت کارگران باربر.....
۳۸.....	کارگری که کارگر نیست.....
۴۱.....	"نگاه".....
۴۳.....	یادداشت هایی از کارگران در مورد قانون کار.....
۴۶.....	گروهان چهاری ها!.....
۴۹.....	دستمزد ۹۱.....
۵۰.....	حذر کن از خشم.....

<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com

بیانیه به مناسبت اول ماه می، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱

امسال در حالی به استقبال روز کارگر می رویم که طبقه ی کارگر ایران بیش از هر زمان تحت فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار دارد و زیر بار کمرشکن بیکاری و کمی دستمزد از یک سو و تورم لجام گسیخته و هزینه های سنگین ابتدایی ترین نیازهای زندگی است. گرانی کالاهای مورد نیاز اولیه از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت آن هم در پایین ترین حد از یک طرف و تحمیل حداقل حقوق ناچیز برای این زندگی از طرف دیگر سفره ی خالی کارگران، مزد و حقوق بگیران و اقشار زحمتکش جامعه را مورد هجوم قرار داده است.

هم زمان نظام سرمایه داری و جهانی و در پی بحران های فزاینده ی سال های اخیر تلاش می کند تا بار سیاست های غیر انسانی و استثمارگرانه خود را بر دوش کارگران و زحمتکشان بیندازد و با اعلام سیاست های ریاضت اقتصادی تلاش می کند تا سودهای سرمایه داران را حفظ کرده و فشار فزاینده ای را بر مردم تحت ستم و استثمار سراسر جهان وارد کند.

سرمایه داری جهانی متحدان آنان در کشورهای مختلف دست در دست یکدیگرند و برای تحمیل هر چه بیشتر بار فقر و تنگدستی بر توده های عظیم کارگران، مزد و حقوق بگیران هماهنگ عمل می کنند. کارگران و زحمتکشان مردم تحت استثمار نیز در سراسر جهان اعتراض های خود را در سال گذشته به انواع مختلف و به هر شکل که توانسته اند، بیان کرده اند.

هر چند فشار اقتصادی و اجتماعی از طریق افزایش نیروهای امنیتی و پلیسی بر مردم تحت ستم هر روزه افزایش می یابد، اما گسترش مبارزات سراسری کارگران و زحمتکشان جهان، کارکنان بخش های خدماتی و اقشار تهی دست در سال گذشته و تداوم آن، بیانگر آن است که امروزه نظام سرمایه داری بیش از هر زمان دیگر با بحران های فزاینده مواجه شده است.

اعتراضات گسترده جنبش ضدسرمایه داری در سال گذشته و اعتصاب ها و مبارزات سراسری کارگران و حقوق بگیران فرودست در سراسر کشورهای سرمایه داری نشان داد که بخش وسیعی از توده های عظیم مردم تحت ستم به آگاهی های عینی و ذهنی رسیده است. اعتصاب ها و اعتراض های میلیونی در امریکا، انگلستان، اسپانیا، پرتغال، یونان، ایتالیا، فرانسه، هند، و... همه و همه نشان دهنده ی آن است که این نظام دیگر نمی تواند با شیوه های گذشته به تسلط بر نیروی کار ادامه دهد.

به مناسبت این روز و با گرامیداشت آن، با مبارزات سراسری کارگران در کشورهای مختلف اعلام همبستگی می کنیم و بار دیگر خواسته های مبرم جامعه ی کارگری ایران را بیان کرده و از همگان می خواهیم برای تحقق این

خواسته ها چه در ایران و چه در کشورهای دیگر متحدانه و هماهنگ به مبارزات خود ادامه داده و تا رسیدن به یک جامعه ی انسانی از پای ننشینند.

۱- آزادی تشکل های مستقل کارگری بدون هیچ گونه محدودیتی حق مسلم همه ی کارگران و زحمتکشان است. اعتصاب، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تجمع، آزادی احزاب از حقوق مسلم انسان هاست که در ایران نادیده گرفته می شود. ما خواهان به رسمیت شناخته شدن این حقوق هستیم و تا به دست آوردن آنها به مبارزه ادامه خواهیم داد.

۲- تعیین حداقل دستمزد برای کارگران در سال جاری نوعی توهین مستقیم و آشکار به زندگی و معیشت کارگران است، درحالی که هیچ گاه محدودیتی برای حداکثر حقوق مدیران در نظر گرفته نمی شود. ما خواهان تعیین حقوق مکفی برای تامین زندگی همه ی آنانی هستیم که نیروی کار خود را به جامعه ارزانی می دارند تا بتوانند از یک زندگی سالم و انسانی برخوردار باشند.

۳- اخراج، بیکار کردن، قراردادهای موقت و سفید امضا و عدم پرداخت حقوق کارگران با هیچ عذر و بهانه ای پذیرفتنی نیست. به ویژه عذر و بهانه های ضد انسانی و ستمگرانه ای که نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه حق به جانب به زبان می آورد و رسانه ها را نیز به خدمت می گیرد. امنیت شغلی و زندگی انسانی از ابتدایی ترین حقوق همه ی انسانهاست. با توجه به اخراج های گسترده ی اخیر، همگانی کردن بیمه های بیکاری برای خیل اخراج شدگان ضرورت دارد.

۴- زندانی کردن افراد و تعقیب و آزار و اعدام و حبس های طولانی مدت فعالین کارگری و اجتماعی به یک روال تبدیل شده است. مسوولان باید بدانند که این اعمال نمی تواند در اراده ی فعالان سیاسی و اجتماعی برای رسیدن به حقوق خود خللی ایجاد کند. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه فعالان کارگری و اجتماعی به خصوص کارگران و فعالان کارگری زندانی، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، علی اخوان، بهنام ابراهیم زاده، رضا شهابی، علی نجاتی... و منع تعقیب آنان هستیم.

۵- مجازات اعدام امروزه در اکثریت قاطع کشورها ممنوع است. ما نیز این مجازات را غیرانسانی می دانیم. امروزه اعدام تنها در چند کشور معدود اجرا می شود و ایران بیشترین تعداد اعدامی را نسبت به جمعیت خود در سطح جهانی داراست. ما خواهان لغو این مجازات در تمامی کشورها و به خصوص در ایران هستیم.

۶- سرمایه داران تلاش می کنند تا برای سود بیشتر تبعیض های جنسی، قومی، نژادی و مذهبی را رواج دهند، اما کارگران و زحمتکشان به صورت اساسی برای رفع تبعیض در همه ی زمینه ها مبارزه می کنند. ما با هر گونه تبعیض و نابرابری مخالف بوده و خواهان تامین حقوق انسانی برای تمام کارگران و زحمتکشان از هر قوم نژاد و مذهبی هستیم

۷- کارگران مهاجر در ایران تحت شرایط سخت و وحشتناکی زندگی می کنند و از حقوق ابتدائی سایر کارگران محرومند. ما ضمن محکوم کردن هر نوع ستم و تبعیض نسبت به آنان خواهان رعایت حقوق برابر برای مهاجران و به رسمیت شناختن حق تحصیل برای فرزندان آنان هستیم.

۸ - تامین اجتماعی حق همه کارگران و مزد و حقوق بگیران است، ما خواهان تامین اجتماعی برای کارگران ساختمانی و کلیه کارگران روزمزد و موقت هستیم.

۹- بار دیگر تاکید می کنیم وادار کردن کودکان به کار بر خلاف موازین انسانی است و ضمن محکوم کردن آن، خواهان تامین امکانات تحصیلی برای همه ی کودکان در تمام مقاطع تحصیلی هستیم.

۱۰- هرگونه هجوم سرمایه داری را به دست آوردهای کارگران و زحمتکشان تحت عنوان اصلاح قانون کار و خصوصی سازی، تعدیل نیروی انسانی و جز آن محکوم می کنیم.

۱۱- کارگران ایران خود را جزئی از طبقه ی کارگر جهانی می دانند که در برابر نظام سرمایه داری ایستاده اند. ضمن همبستگی با مبارزات جهانی کارگران و پشتیبانی از مبارزات مردم خاور میانه برای آزادی، هرگونه لشگرکشی و مداخله ی نظامی کشورهای سرمایه داری علیه مردم منطقه را نه تنها رهایی بخش ندانسته بلکه آن را جهت تحت سلطه در آوردن بیشتر مردم منطقه برای سود بیشتر و حل بحران های نظام سرمایه داری می دانیم و آن را قویا محکوم می کنیم.

۱۲- تحریم های اقتصادی علیه ایران جزئی از تهاجم نظام سرمایه داری برای سرپوش گذاشتن بر مشکلات این نظام است که چیزی جز فقر و سیه روزی برای کارگران و زحمتکشان ندارد و در سایه ی آن تنها دست اندرکاران بازارهای سیاه و غیررسمی و انحصارگرانه با این بهانه به سودهای افسانه ای می رسند. ما این تحریم ها را علیه مردم خود می دانیم و به شدت آن را محکوم می کنیم.

۱۳- روز اول ماه می جشن جهانی کارگران و زحمتکشان است. این روز باید به روز تعطیل رسمی تبدیل شود.

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

اتحادیه کارگران پروژه ای

هیات موسس سندیکای کارگران نقاش ساختمان

کانون مدافعان حقوق کارگر

ارزیابی مختصر از فعالیت های کارگری ایران در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۱

مرتضی ک.

پس از سرکوب مراسم اول ماه مه، اردیبهشت ۱۳۸۸ در پارک لاله تهران و دستگیری بیش از یکصد و پنجاه نفر از فعالان کارگری و اجتماعی، بخش متشکل جنبش کارگری در ایران عملاً به اغما رفت؛ چنانچه در جریان اعتراضات پس از انتخابات خرداد سال ۱۳۸۸ ابتکار عمل و تحرک موثری از این بخش دیده نشد و در فرصت های تاریخی دیگر نیز، همچون زمان تصویب و سپس اجرای فاز اول حذف یارانه ها نیز، اقدامی جز صدور بیانیه و مصاحبه از سوی این بخش صورت نگرفت.

اعتراضات خود به خودی کارگران به عقب افتادن چند ماهه پرداخت دستمزد، تعطیلی واحدهای تولیدی، اخراج و تعدیل نیروی کار و حضور پیمانکارهای واسطه در مراکز تولید و خدمات، از سال ۱۳۸۸ تا کنون، مداوم افزایش یافته، اما همچنان نامتشکل و پراکنده است و نتوانسته سرمایه داری را به عقب نشینی وا دارد. در بهترین حالت، کارگران معترض را پس از روزها اعتصاب، در هزارتوی دستگاه های اداری دست به سر کرده اند.

فعالان کارگری در ایران، که به دنبال شکل نیروی کار هستند، لازم است به ارزیابی مجدد خود و تلاش های شان بپردازند. چگونه است که اعتراضات خود به خودی کارگران، به این گستردگی جریان دارد، اما همچنان پراکنده و نامتشکل است؟ پس از تشکیل سندیکای کارگران شرکت واحد تهران در ۱۳۸۴ و سندیکای نیشکر هفت تپه در ۱۳۸۷، چه گام هایی به سوی شکل نیروی کار در ایران برداشته شده است؟ نیروی اعتراضی کارگران، چرا منسجم نشده و ناتوان از ایجاد تغییر در توازن قوای طبقاتی فعلی است؟ آیا همچنان باید ناظر از دست رفتن اندک امتیازات



باقیمانده طبقه کارگر بمانیم؟ آیا در بقیه کشورهای سرمایه داری، سرکوب وجود ندارد؟

فقدان تاکتیک های موثر و ابتکار عمل های به موقع و پرداختن به اختلافات فرقه ای، در کنار سرکوب مداوم، شاید بخشی از پاسخ سوال های بالا باشد. درک محدود از طبقه کارگر و تصویر آن به صورت مردانی آچار به دست در

یک کارخانه ی دودکش دار، بخش دیگری از پاسخ است. جنبش صنفی معلمان، که در میانه دهه هشتاد شمسی تا حدودی متشکل شد، با استقبال موثری از سوی فعالان کارگری روبرو نشده است. اعتراضات صنفی پرستاران، پس از انعکاس چند خبر، به فراموشی سپرده شده است. آیا فعالان کارگری، معلمان و پرستاران را، که فروشنده نیروی کار خود در بخش های خدماتی آموزش و بهداشت هستند، بخشی از طبقه کارگر به حساب نمی آورند؟ حق آموزش و تحصیل رایگان در مدارس و دانشگاه ها، که پتانسیل ایجاد تحرک طبقاتی در دانشجویان و دانش آموزان دارد، به فراموشی سپرده شده است. کافی است به نمونه مبارزات جنبش دانشجویی در شیلی و حمایت عملی جنبش کارگری از آن در یک سال اخیر نگاهی بیندازیم. ظرفیت های به فراموشی سپرده شده ی طبقه کارگر در ایران، کم نیستند.

در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۱ قرار داریم. بزرگداشت روز جهانی کارگر، فرصتی است برای بیان خواست ها و نمایش قدرت طبقه کارگر. با ارزیابی مراسم اول ماه مه در سال های اخیر و در نظر گرفتن توازن قوای طبقاتی کنونی، می توان به نتایج زیر رسید:

- برگزاری مستقل و از قبل اعلام شده مراسم در نقطه ای از شهر توسط فعالان کارگری، به راحتی سرکوب می شود و دوباره فعالان کارگری را به اغما خواهد برد؛ مانند آنچه در اردیبهشت ۱۳۸۸ اتفاق افتاد. (البته اوضاع در کردستان، تا حدی متفاوت است)

- برگزاری مراسم به صورت گل گشت های بیرون از شهر، در صورتی که در حد مسافرت خانوادگی تقلیل نیابد، هم ممکن است و هم در جای خود مفید و موثر.

- شرکت و دخالت در مراسم دولتی و یا نیمه دولتی خانه کارگر یا کانون صنفی، امکان پذیر و موثر است. تجربه نسبتاً موفق سال ۱۳۸۷ و سال های قبل، نشان داده اند که نیروهای شریک در قدرت مثل خانه کارگر، به هیچ وجه منعکس کننده خواست عموم کارگران حاضر در مراسم نیستند و می توان با حضور در این گونه برنامه ها، تاثیر گذار بود و خواست های طبقه کارگر را از این طریق، بیان کرد. با توجه به اظهار نظر های برخی مقامات جناح رانده شده از حکومت و وابستگان آنها در خانه کارگر و کانون صنفی، احتمال می رود که آنها قصد برگزاری مراسمی در اول ماه مه داشته باشند.

- معلمان هم، بنا به سنت هر ساله در دوازده اردیبهشت (بزرگداشت شهادت دکتر خانعلی در اعتراضات صنفی معلمان در سال ۱۳۴۱) مراسمی خواهند داشت. تقارن روز جهانی کارگر با روز معلم در ایران، فرصتی است برای نزدیکی و همبستگی فعالان کارگری با جنبش صنفی معلمان.

توضیح: این مقاله، دیدگاه کانون مدافعان حقوق کارگر نیست و صرفاً دیدگاه نویسنده را بازتاب می دهد



"اول ماه مه"

من در توام

و تو در من

و امتزاج ما

معنای فراخ

حتا -

در سلولی تنگ

فلزبان ۱۶ فروردین ۹۱

همزمانی روز معلم و روز کارگر

امسال اول ماه مه با روز معلم یکی شده است. هر دو روز برای بزرگداشت کسانی است که در اعتراض به نابرابری و بی عدالتی جان خود را فدا کرده اند

پنجاه و یک سال پیش در چنین روزی معلمان برای خواسته های خود در یک اعتراض گسترده در برابر مجلس شورای ملی آن زمان تجمع کرده و با امید به آنکه در برابر به اصطلاح خانه مردم به اعتراض مسالمت آمیز آنان پاسخی مثبت داده شود خواسته های خود را مطرح کردند و معلمان در دسته ها و گروه های چند نفره از اطراف واکناف شهر تهران و شهرستان های اطراف خودشان را به بهارستان رسانده بودند تا شاید گوش شنوایی برای خواسته هایشان بیابند. آنان بارها به صورت های مختلف این خواسته ها را بیان کرده بودند اما پاسخی نگرفته بودند این بار امید داشتند که برابر مجلس حد اقل کسی به جرف آنها گوش دهد. اما این تجمع مسالمت آمیز پس از فاصله کوتاهی از جانب نیروهای نظامی و امنیتی به رکبار گلوله بسته شد.

در ۱۲ اردیبهشت آن سال اعتصاب گسترده ی معلمان برای اضافه حقوق آغاز شده بود. گرانی سرسام آور و دستمزد پایین معلمان علت اصلی این اعتصاب بود. در آن سال نیز تبعیض میان حقوق مدیران بلندپایه و زحمتکشانشان به حدی بود که امکان یک زندگی انسانی برای معلمان فراهم نبود. طبق معمول هم این معلمان بودند که تحت نام اخلالگر و... مورد پیگیری و سرکوب قرار گرفتند. در تجمع معلمان در جلوی مجلس عده زیادی به خاک و خون غلطیدند و در انتها تحت الطاف ملوکانه بیش از ۱۵ نفر زخمی و یک کشته بر جای ماند که آن کشته دکتر خانعلی معلم جوانی بود که به ضرب گلوله ماموران انتظامی از پای در آمده بود.

در یک گزارش روزنامه در آن زمان چنین آمده است:

"در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان، گوشت سی یا سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند. آن هم خانواده ای که فهم دارد. شعور دارد و وضع دیگران را می بیند.... (مدیران) می گویند بیش از ده هزار و سیصد تومان نمی گیریم. البته این منهای ماشین و شوfer و مزایای دیگر است... با این همه تبعیض البته صدا درمی آید، اعتصاب می شود، بچه های مردم در خیابان ها ولو می شوند، امتحانات متوقف می شود... طبقه ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی شود.... مامور دولت باید بین طبقه ی معلم و دزد و راهزان فرق بگذارد."

آنچه در بالا آمد، بخش هایی از مقاله ی "معلمند نه اخلالگر" است که در ۱۴ اردیبهشت در کیهان به چاپ رسید. بعد از این حادثه اعتراضات و اعتصاب معلمان گسترده تر شد. خواسته های آنان دیگر تنها اضافه حقوق نبود، بلکه برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی و عذرخواهی از معلمان هم به خواسته های معلمان اضافه شد. این اعتصابات آن چنان گسترده شد که در مدت کوتاهی شریف امامی نخست وزیر آن زمان استعفا داد و به دنبال آن

قاتل دکتر خانعلی تحت پیگرد قرار گرفت و با افزایش حقوق معلمان موافقت شد و بدین گونه معلمان که به خواسته های شان رسیدند بار دیگر کار خود را آغاز کردند.

معلمان در ایران که در سال های گذشته همواره به عنوان مبارزانی که علیه سیاست های حاکم بر صحنه ی فرهنگ و آموزش و پرورش به انواع مختلف حرکت هایی را سازماندهی کرده اند، خود بخشی از طبقه ی کارگر هستند که نیروی کار خود را در برابر دستمزدی ناچیز می فروشند. زیرا آنان نیز همانند کارگران با فروش نیروی کار خود ارتزاق می کنند و از نیروی کار آنان است که نیروی کار برای آینده تامین می شود. معلمان با سختی کار و فشار بیش از حد معمول مواجه اند تا نظام آموزشی غیرعادی را سرپا نگه دارند. آنان به لحاظ فضای شغلی در فشار مضاعف قرار دارند تا آموزه های غیر متعارف نظام سرمایه داری را به کودکان و نوجوانان بقبولانند و با کوچکترین اعتراض و سرپیچی از تعلیمات و نظام حاکم، با خطر اخراج و بیکاری و زندان مواجه اند. در سال های اخیر همواره تعدادی از معلمان با جرایم مختلف از صنفی گرفته تا عقیدتی و سیاسی در زندان های ایران بوده اند. هم اکنون نیز عبدالرضا قنبری در خطر اعدام است و بدایق دوران محکومیت خود را طی می کند.

در سطح جهانی نیز معلمان در کشورهای مختلف همواره برای به دست آوردن جایگاه واقعی خود وعدم تحصیل در سیستم های آموزشی نظام حاکم مبارزه کرده اند.

ما این همزمانی روز کارگر و روز معلم را به فال نیک گرفته و ضمن تبریک آن به کارگران و معلمان امیدواریم در سال جاری مبارزات این زحمتکشان به بار نشسته و شاهد پیروزیهای جدیدی برای کارگران و معلمان در سراسر جهان باشیم.



تسویه حساب

ناصر آقاجری

مینی بوس ها یکی پس از دیگری کارگران را پشت درب ورودی پالایشگاه پیاده می کردند. هوا گرگ و میش بود و طبق معمول این دیار سرد، بادهایی پرشتاب و گزنده از قله های برفی شهباز می وزید. سردی هوا همه را در خود فروبرده و مجاله کرده بود. دست های همه در جیب ها فرورفته و شانه ها به جلو جمع شده بودند. اکثرا کلاه بافتنی ارزان قیمتی به سر داشتند که تا پایین گوش ها کشیده شده بود. از درب ورودی تا محل کار کارگران بیش از ۲ کیلومتر پیاده روی در این بادهای سرد بود. همه بدون گفت و گو و با شتاب به سوی یونیت ها یشان در حرکت بودند. اتوبوس های کارگران و جوشکاران چینی آرام از کنار صف طویل کارگران ایرانی عبور می کنند تا از تند بادهای سدر شهباز در امان باشند. اکثر کارگران چینی با همکاران ایرانی روابطی دوستانه و صمیمانه دارند. باهم سیگار مبادله می کنند و گاهی نان و صبحانه. از پشت شیشه ای بخار گرفته و گرم اتوبوس با تاسف به این صف طولانی درهم فرورفته ی همکارانشان نگاه می کنند. این وضعیت برای آنها سوالات زیادی به وجود می آورد. از این رو در گوشه های دنج کارگاه پس از این ور و آن ور را پاییدن از کارگران ایرانی، که برایشان قابل اعتماد هستند، می پرسند: چرا با کارگران ایرانی این طور رفتار می شود؟ وقتی می شنوند که ماه هاست برخی از کارگران حقوق دریافت نکرده اند، چشم های بادامیشان می خواهد از کاسه بیرون بزند:

ولی شما که خیلی ثروتمند هستید.

و باز از ترس اطرافشان را می پاید و نفت و گاز و... و کارگر ایرانی با ریشخند و تبسمی سراسر رنج و غم می گوید:

"آخر ما برای نان انقلاب نکرده ایم!!!"

حمید یخ زده مانند هر روز قبل از دیگران خود را به درب ورودی یونیت ۱۳ می رساند. همه او را می شناسند. به همین دلیل معمولاً نه اسمش را می پرسند و نه از او کارت ورودی می خواهند. ولی امروز یک مامور جدید ورود کارگران را بررسی می کرد. از همه کارت می خواست. کارت حمید را گرفت و پس از نگاهی به لیستی که در دست داشت، آن را در جیبش فرو کرد و اعلام نمود: "شما جزو تسویه حسابی ها هستید. بروید امور اداری.

بسیار خوب و سایلیم در کانکس یونیت است می روم آن را بردارم.

به هیچ وجه شما حق ورود ندارید.

طبق قانون کار باید ۱۵ روز قبل به من اعلام کنند.

برو بیرون عمو، اول صبح قانون قانون راه انداخته.

حمید شوکه شده بود. کار تمام نشده بود، هرچند کارهای عمده اساسی را تمام کرده بودند. با خشم بر می گزید. با خود می اندیشید: این مهندس جوان (سایت منیجر) سرپرست این یونیت، که در میان کارگران به "بچه خیابانی" معروف شده، حالا که کار سبک شده می خواهد یکی از چاپلوسانش را جای او بگذارد. بلند بلند با خود می اندیشید. به گذشته به چهارسال پیش برگشته بود. رنج هایی را به یاد آورد که در زمستان های سخت اینجا کشیده بود و این شیوه ی تسویه حساب را توهین آمیز می دانست.

او سوپروایزر یونیت بود. کار بزرگی بود. یک پالایشگاه بزرگ برای تولید بنزین و گازوییل و نفت سفید. این دو سال آخر کار شاق، هزاران کارگر فنی را به چالش جدی جسمی و روانی گرفته بود. ۱۲ ساعت کار، دیگر ۱۲ ساعت کار معمولی نبود. ۱۲ ساعت کار با شدت و استرس، همراه با اضافه کاری های طولانی و نفس گیر که خواه و ناخواه بخش مهمی از این شدت کار به خانواده ها و کودکان منتقل می شد. (در حالی که برای بالا بردن کمی و کیفی کار با استخدام کارگران بیشتر و شیفتی کردن ساعات کار می توان به بازده بهتر همراه با کیفیت قابل قبول نزدیک به استاندارد رسید) در کنار این همه استثمار و حشیانه ی کارگران، مدیرانی که درکشان از مدیریت صنعتی در حد یک سرکارگر پرخاشگر بود، مجری این مناسبات بودند و پول و پاداش های کلانی از راه های مختلف به دست آورده که توانستند ماشین های ۳۰ میلیونی خود را به ۸۰ میلیونی تبدیل کنند. ولی کارگران با کوچکترین تخلف ناشی از فشار و خستگی یا جانشان را از دست می دادند و یا به سرعت و بدون گذشت اخراج می شدند. رعب و وحشت اخراج آن هم در این دوران سیاه بیکاری، تورم و فقر، شریف ترین انسان ها را وادار می کرد، در قبال شلاق توهین های مهندسان جوانی که تازه وعده ی نیم درصد از سود کار را به آنها داده بودند، فقط تحمل کنند. شرف، آداب معاشرت، مدیریت صنعتی از نظر این نسل جدید، مدیریتی که پرورش یافته ی ۳۳ ساله ... در دانشگاه ها و مراکز آموزشی است، چیزی فراتر از گفت و گوهای ولگردان خیابانی نیست. حتی از جلادان کمیته های ساواک هم دریده تر و وقیح ترند. این شرایط برآیند جایگزینی اقتصاد مورد نظر حاکمیت در روزهای اول انقلاب (نه شرقی، نه غربی اقتصاد ...) با اقتصاد نئولیبرالیستی همراه با "مقدس" شدن بخش خصوصی (سرمایه داری دلالی) است. اقتصادی که خواه ناخواه فرهنگ خود را نیز به جامعه تحمیل می کند.

لمپنیمسم امروز نیز بر این ساختار اقتصادی - فرهنگی - انطباق دارد. این ویژگی های اجتماعی و فرایندش، بیکاری و فقر و حذف قوانین کار باعث شده شجاع ترین افراد از وحشت نابودی زندگی خانوادگی شان، مجبور شوند این پدیده ی "مقدس" تحمیلی را تحمل کنند. ولی این صبر و تحمل نقطه ی پایانی دارد. با رسیدن به این نقطه دیگر برای بازگشت دیر خواهد شد.

حمید در دنیای اندیشه های انتقادی خود، اطراف را به کلی فراموش کرده بود. امیر از دور شاهد این رفتار غیرمعمول حمید بود. با حیرت او را نگاه می کرد. احساس خوبی نداشت. فکر می کرد حمید تعادل روانی اش را از دست داده است. آرام آرام به او نزدیک شد. از وحشت به یاد آورد که پارسال شب عید آن کارگر کرمانشاهی چگونه

تعداد روانیش را از دست داد، وقتی شنید که پس از ۶ ماه حتی شب عید هم حقوقی درکار نیست. با نگرانی به حمید نزدیک شد.

حمید! حمید!

حمید برگشت با صورتی برافروخته از خشم نگاهی کرد و به راهش ادامه داد.

حمید صبرکن. من را هم اخراج کردند.

حمید ایستاد.

حمید بی شرف ها بدون هیچ احترامی دم درب ورودی یونیت ۱۳ کارتم را گرفتند و گفتند که تو اخراجی. برو تسویه حساب.

بادهای سرد آخر اسفند با شدت می وزید و سرمای برف های شهباز را به زیر لباس هایشان می کشید. ولی حمید آنقدر خشمگین بود که سرما را حس نمی کرد. سرمایی که شانه هایش را جمع و هیکلش را به جلو خم کرده بود. امیر هم زبان به انتقاد گشوده بود. دوش به دوش هم باید ۲ کیلومتر را پیاده تا دفاتر طی می کردند. برای چند لحظه هر دو ساکت در کنار هم پیش رفتند. امیر نگران سکوت حمید بود. وحشت داشت در امور اداری این سکوت به انفجار منجر شود. از این رو باز سرگفت و گو را گشود:

علی رفته بود عسلویه . آخه می گفتند آنجا یک شرکت است که خیلی خوب حقوق می دهد. با کمی مکث ولی علی تایید نشد.

برای یک لحظه حمید حیرت زده ایستاد:

ولی علی یک سوپروایزر خیلی مسلطه. چطور او را نپذیرفتند؟

- ای بابا شرکت ... یادته در خارک و سد کرخه چه گندی زد.

آره اسمش رو عوض کرد و برای استخدام شرایط خیلی دشواری تعیین کرد.

برو بابا خداپدرت را بیامرز. علی فول فوله، از نظر فنی هیچ چیز کم نداره دیگه هم حرف مفت نزن.

امیر خوشحال از این که حمید را وادار به حرف زدن کرده با شوخی گفت:

کارفنی اش یه کمکی افت پیدا کرده!

حرف بی ربط می زنی. حوصله ندارم.

نه جونتو. آخه تو که گوش نمی دی. یک کم به من گوش بده. اول که به آن شرکت وارد می شی (ویژوال را تست می کنند) به زبان خودمانی سرو وضعت را بررسی می شود. اگر سرو صورت و لباس فنی نبود، فوری مردودت می کنند. حرف نزده اردنگی را خوردی و پشت دری.

بابا کشتی منو! آخه از قیافه ی آدم دانستنی های فنی اش چطوری مشخص می شود؟

ها. ها. ها. مرد حسابی دانستنی های فنی چیه، بزار درکوزه آبشو بخور. اول به ریش آدم نگاه می کنند. اگر به اندازه یک دانه گندم یا برنج بلند بود از خان اول رد شده ای و قبولی. بعد به لباسهایت نگاه می کنند و به بقیه ات. اگر تمیز و شیک و خوش رنگ بودی مردودی. ولی اگر کثیف با یقه بسته و تیره رنگ بودی، خان دوم را هم گذشته ای. ولی وای از خان سوم. سلام وعلیک را هم باید از ته روده فریاد بزنی که نشان بدهی عرب هستی والا اردنگی راخوردی ای. رستم بیچاره توی همین خان شکست خورده بود و ها... ها... ها... ولی خان چهارم "پ" مثل پارتی. باید یک "برادر" تو را معرفی کرده باشد. از همه ی این مراحل که بگذری، تازه می رسی به خان پنجم که تست مسایل فنی کار است. علی بیچاره ی ما اصلا به خان پنجم نرسیده اردنگی را نوش جان کرد.

حمید قیافه ی علی را در حال عبور از این خانها در نظر مجسم کرد. با آن لباس های مارک امریکایی و زد زیر خنده. بخند. آره بخند. فردا همه ی شرکت ها همین کار را با ما می کنند یا به جرم بدحجابی اخراجمان می کنند... حمید با شدت بیشتری خندید:

می دانی امیر داشتم با خودم حرف می زدم که تو آمدی و زدی توی حال ما...

فکر کردم مثل آن کارگر پارسالی، تو هم اداری از فشار و استرس دیوانه شدی...

ای بابا من هنوز جا دارم. داشتم با خودم حرف می زدم که کمی آرام بشم.

آخه مگه اولین پروژه ته که اینقدر ناراحتی؟

یعنی تو متوجه نیستی؟ اینجا از همه جا بیشتر از ما کار کشیدند و فقط به ما دروغ گفتند. مگه نگفتند تا ۱۵ اسفند به همه پاداش می دهند؟ خوب چرا حالا دارند همه را اخراج می کنند واز پاداش هم خبری نیست؟! ول کن بابا گور پدرشان.

مرد حسابی ما جون کردیم و پروژه را تمام کردیم. تازه از این هم بدتر شرکت ما یک شرکت دست اوله. نزدیک به ۳ سال دو برابر از ما بیشتر مالیات کم کرده، حالا که همه فهمیده اند وحتا اداره مالیات ها بخشنامه فرستاده که بابا بیایید و مساله مالیات های اضافی را حل کنید که داده اید؛ پیمانکار بزرگ و بسیار معروف و به اصطلاح خوشنام اصلا به روی خودشان نمی آورند.

چرا؟ آنها که ضرری نمی کنند.

آره هیچ ضرری نمی کنند ولی اگر جلو نروند، پس از اخراج ما که حالا صورت گرفته، مالیات های چند سال این همه مهندس و تکنسین و کارگر فنی، سر به مبلغی حدود چند صد میلیون تومان می زند. بعد آن را از مالیات های سال های آینده ی شرکت شان کم می کنند.

بابا اینها دیگه کی اند؟

اینها دلال چند ملیتی اند. واقعا حق داری دیوانه بشی.

به اداره ی کار شکایت کنیم؟

ای بابا آن هم هفت خان دارد که اولیش گرفتن وکیل و ماه ها دونگی بی هوده است. تازه متوجه می شی که همه دستشان توی یک کاسه است.

عزیزم می گم اداره ی کار نه جای دیگه...

همون اداره کار که سنگش رو به سینه می زنی. مگه هر کدوم از بچه ها که برای بیمه بیکاری به آن مراجعه کردند، چه جوابی شنیدن؟ (اداره کار سازند) به همه گفتند بیمه بیکاری شامل کارگران پروژه ای نمی شود. می گیم شما سالهاست دارید پولش را از حقوق ما کم می کنید میگن دولت دستور داده... وقتی جواب می شنوند که آخه فقط ما کارگرای پروژه ای هستیم که مرتب بیکار می شویم... تنها جواب این است: برید پی کارتان والا نیروی انتظامی رو صدا می کنیم.

یعنی می خواهی بگی آن قانون نیم بند بدون پشتوانه اجرایی کار، آن نیم بندش هم به باد رفته؟

خب معلومه. یادته چند ماه پیش بت گفت روزنامه را بخوان. رییس صندوق بین المللی پول همان نهاد امپریالیستی امریکایی به تهران آمد و از پیشرفت های بخش خصوصی آن قدر خوشحال شده بود که نزدیک بود بابا کرم برقصه... دوباره رفتی توی انرژی منفی و عصبی شدن. بی خیالشه. بیا تا بقیه ی خان های استخدامی را برایت بگویم. ابوالقاسم یادته؟

اون بدبخت بختیاری رو می گی؟

آره توی ماهشهر ناظر CQC بود. (کنترل کیفی)

خب

یکی از فامیلاش از آن شرکت تو عسلویه بهش زنگ زد که هر چه سریعتر بیا اینجا. حقوقش بالاست. من هم می توانم پارتی تو بشم تا استخدام بشی. ابوالقاسم با اطمینان خاطری که فامیلش بهش داده بود، در ماهشهر تسویه حساب کرد و روانه ی عسلویه شد. او توانست تا خان پنجم پیش برود.

جدی چطوری؟

آخه از چند روز قبل رساله را حفظ کرده بود.

خب بعدش چی شد؟

پس از قبول شدن در خان پنجم یعنی تست فنی رسید به خان ششم. و آن مصاحبه شرعی با نماینده ی ... در شرکت بود. (یک لحظه سکوت).

خب بگو بعد چی شد؟

هیچ بابا بیچاره سوالات شرعی (برای کنترل کیفی و کار لوله کشی صنعتی) را درست جواب داد ولی ۱۲ امام را پس و پیش گفت. جای امام محمدتقی با علی نقی جا به جا شد.

ای بابا چرا؟

فقط این یکی را حفظ نکرده بود. آخر فکر می کرد که همه اش در مورد کفن و چند تکه بودن آن را می پرسند. قبل از مصاحبه شرعی با موبایل به همسرش زنگ می زد تا او ۱۲ امام را به ترتیب برایش بخواند صبح زود بوده و همسرش هم که از خواب پریده بود متوجه سوال نمی شود و پاسخ می دهد: فروردین اردیبهشت... همین موقع او را صدا می زنند برای مصاحبه و او هم گند می زند. مصاحبه کننده هم که به شدت عصبانی شده بود با خشم می پرسد مگر تو مسلمان نیستی؟ می گوید: ببخشید آقا اشتباه خواندم. طرف می گوید: خب یک سوال دیگه می پرسم. نماز میت را برایم بخوان. و دوست ما باز هم درمی ماند. مصاحبه کننده با خشم می پرسد: پدرت زنده است؟ که جواب می شنود: نه قربان عمرش را به شما داده... طرف هم می گوید: تو پدرت مرده و برایش نماز میت نخوانده ای؟ و دو دستی می زند توی سرش. آن وقت ابوالقاسم گفته: حاجی آقا من توی پروژه کار می کردم. آن موقع هم که مثل حالا موبایل نبود تا مرا خبر کنند. تا برادرم از ده راه افتاد و آمد مرا پیدا کرد، پدرم را به خاک سپرده بودند. و آن وقت مصاحبه کننده هم برخاسته و گفته که اگر توی این پروژه فقط به تو یکی احتیاج داشته باشند و کس دیگه ای هم تخصص تو را نداشته باشد، من اجازه نمی دهم تو را استخدام کنند. هر چه التماس می کند که حاجی آقا ببخشید به خدا قسم قول می دهم هر شب پیام مسجد برای نماز جماعت و این مسایل را از شما یاد بگیرم فایده ای نمی کند... و اما خان هفتم، شرکت در نماز جماعت است...

جان پدرت خفه شو. دست از سرم بردار. بسه دیگه.

تو که هی ترش می کنی. عزیزم خواستم از این به بعد بدونی ارتباط بین کار مکانیکی و جوشکاری کد با کفن مرد و نماز میت چیست. بسه امیر بدبختی ما با پیمانکاران شاید کم بود که فروردین ۹۱



جنبش وال استریت و ارتباط آن با جنبش کارگری

علیرضا تقفی

آیا جنبش اشغال وال استریت آن گونه که برخی مطرح می کنند یک جنبش مدنی است و اعتراض به مدیریت است و یا آن گونه که رسانه های نظام سرمایه داری تلاش می کنند وانمود کنند که فروکش کرده است در حال افول است؟ اگر این جنبش به طور واقعی منافع کارگران و مزدبگیران را در نظر دارد پس چرا اتحادیه های وسیع کارگری در سراسر کشورهای سرمایه داری به طور همه جانبه از آن حمایت نمی کنند.

نگاهی گذرا به این جنبش و خواسته های آن بیانگر عمیق تر شدن این جنبش و بالا گرفتن خواسته های آن است. در درجه ی اول:

امروزه این جنبش دیگر تنها به امریکا و اعتراض کنندگان به وال استریت محدود نمی شود. بلکه خواسته های آن در کشورهای دیگری همانند یونان، اسپانیا، پرتغال، انگلستان و سایر کشورهای نیز مطرح است و علیه یک سیاست مشخص موضع گیری می کند. دلیل این مساله روشن است. بن بست های نظام سرمایه داری در سراسر این نظام آشکار است. نظام سرمایه داری به آن چنان شرایطی رسیده است که برای حفظ موجودیت خود مجبور به در پیش گرفتن یک سری برنامه هاست تا خود را سرپا نگه دارد. این برنامه ها در همه جا از یک روال برخوردار است و در همه جا با مقاومت اکثریت قاطع مردم روبرو است.

این روال چند مشخصه ی اصلی دارد که مهم ترین آن تحمیل هزینه های هر چه بیشتر بر نیروی کار، دریافت هزینه های هر چه بیشتر از مردم به صورت های زیر است:

کم کردن خدمات عمومی نظیر بهداشت آموزش و پرورش و حمل و نقل

بالا بردن سن بازنشستگی و افزایش مدت کار به طور کلی

پایین آوردن حقوق کارگران به صورت قراردادهای موقت

بالا بردن هزینه های عمومی مانند آب برق انرژی و...

بالا بردن حقوق دولتی نظیر خدمات پست و غیره

مسائل فوق هیچ معنایی جز فشار آوردن بیشتر بر کسانی ندارد که مجبور به فروش نیروی کار خود هستند.

بر تمام مردم روشن است که گران شدن کالاها و خدمات و حذف خدمات عمومی و پایین آوردن حقوق به طور مشخص به مفهوم آن است که از فروشندگان نیروی کار بخواهیم کمتر بخورند، بیشتر کار کنند. در مسکن های کوچک تر زندگی کنند. از تفریحات خود بزنند. به فکر ادامه تحصیل فرزندان خود نباشند و حتا با تهدید به اخراج و ترس از بیکاری موافقت کنند. که کمتر از میزان معمول حقوق بگیرند و سخت تر کار کنند. و اجازه دهند که شدت استثمار بیشتر شود.

در مقابل خیلی روشن به بالا رفتن سود شرکت های بزرگ افتخار کنند.

به طور مثال در سال گذشته به گفته رییس جمهور امریکا ۴ شرکت نفتی ۸۰ میلیارد دلار سود داشته اند. (۱۲) فروردین اخبار شبانگهی صدای امریکا) و یا سهام شرکت ... به علت افزایش سود بالا رفته است و بحران در حال فروکش کردن است زیرا که قیمت سهام بالا رفته است. یا قیمت طلا تثبیت شده است و قیمت مواد غذایی افزایش یافته است. در نتیجه خیلی روشن است که اعتراض به وضع موجود با هر شیوه و با هر ابزاری که باشد، اعتراضی است برنظام حاکم به دو دلیل مشخص:

نظام حاکم چاره ای جز حفظ بازار مالی این پادگان اصلی سرمایه ندارد، زیرا که اگر افزایش سود را از بازار مالی حذف کند بخش اصلی این نظام که گردش پول است به خطر می افتد. زندگی کارگران و زحمتکشان روز به روز در فقر و مسکنت فزاینده تری قرار می گیرد و فشار بر زندگی آنان بیشتر شده و بی حقوق افزایش می یابد.

اکنون باید میان خواسته های جنبش کارگران این جنبش ضد وال استریت و یا آن طور که خودشان می گویند جنبش ضد سرمایه داری مقایسه ای هر چند اجمالی کرد تا ببینیم در کدام خواسته ها افتراق و در کدام خواسته ها اشتراک دارند...

جنبش ضد وال استریت خواهان یک زندگی شرافتمندانه برای همه ی انسان هاست و اصلی ترین مسایل و منشور و مطالبات خود را بیان کرده است. در این منشور آمده است:

آنها از طریق مصادره ی غیر قانونی خانه های ما را گرفته اند

آنها با استفاده از مالیات ما ... همچنان به پرداخت مزایای نجومی به مدیران خود ادامه می دهند.

آنها به طور پیوسته کوشیده اند تا کارگران و کارکنان را از حق مذاکره جمعی برای دستمزد بهتر و محیط کار سالم تر محروم سازند.

آنها دانشجویان را با تحمیل بدهی های ده ها هزار دلاری بابت تحصیل که حق انسانی آنهاست به گروگان گرفته اند.

آنها میلیون ها دلار به گروه های حقوقی پرداخته اند تا راه های گریز از قراردادهای بیمه بهداشتی را برایشان بیابند.

آنها از ارتش و پلیس برای جلوگیری از آزادی مطبوعات استفاده کرده اند.

آنها در جست و جوی سود، آگاهانه از فراخواندن کالاهای معیوب که جان مصرف کنندگان را به خطر می اندازد خودداری می کنند.

آنها به رغم شکست های فاجعه باری که سیاست هایشان به بار آورده، و می آورد، هم چنان سیاست های اقتصادی را تعیین می کنند.

آن گونه که مشخص است تمام خواسته های فوق، خواسته های کارگران و مزدبگیرانی است که از ستم سرمایه داری به جان آمده اند و خواهان اشغال وال استریت این پادگان اصلی سرمایه داری هستند. این خواسته ها همان خواست

کارگران و زحمتکشان سراسر جهان است که ندای حق طلبی خود را در کشورهای دیگر سرمایه داری همانند ایتالیا، اسپانیا، انگلستان، یونان، فرانسه و غیره... به گوش همگان می رسانند.

علاوه بر آن اعلام روز کارگر به عنوان یک روز بدون ۹۹ درصدی ها نشان می دهد که این جنبش خود را جزئی از مبارزات جهانی کارگران در قرن اخیر می داند. مبارزاتی که مبنای خود را روز اعتراض کارگران نیویورکی به ستم واستثمار و بی حقوقی می داند. مبارزاتی که بیش از ۱۵۰ سال پس از روز اول ماه می ۱۸۷۹ هم چنان علیه سرمایه داری در جریان است و هر ساله میلیون ها کارگر در سراسر جهان این روز را گرامی می دارند. در نتیجه این جنبش پیوندی است بین مبارزات کارگران از سال ۱۸۶۸ در نیویورک تا به امروز زیرا که اعضای این جنبش خود را فرزندان همان کارگرانی می دانند که اول ماه مه آن سال علیه سرمایه داری به مبارزه برخاستند....

فراخوان جهانی جنبش ضد سرمایه داری :

جنبش جهانی ضد سرمایه داری در آستانه ی ماه مه از همه ی کارگران و زحمتکشان و مردم سراسر جهان که تحت ستم سرمایه داری هستند خواسته است که :

- ۱- با جنبش تصرف در محله خودتان همکاری کنید.
- ۲- خبر اعتصاب ها را در شبکه های اجتماعی پخش کنید.
- ۳- گروه خویشاوند جنبش درست کنید(شبکه سازی).
- ۴- به شبکه کنفرانس میان جنبشی اعتصاب عمومی به پیوندید.
- ۵- با کارگران صحبت کنید(باتحادیه های محلی و سازمان های کارگری برای شرکت درسازماندهی مستقیم این اعتصاب).
- ۶- محل کار، محیط دانشگاه و یا زیست خود را سازمان دهید .

چرا آنان روز کارگر را به عنوان روز همبستگی انتخاب کرده اند؟ این مساله نشان از آن دارد که جنبش وال استریت به خوبی می داند که پایگاه آنها تنها طبقه ی کارگر در مقیاس جهانی است.

فراخوان جنبش جهانی ضد سرمایه داری کلیه اقشار مختلف طبقه ی کارگر را در نظر می آورد، تمام آنانی را که از حاکمیت این نظام تحت فشار هستند به مبارزه با این نظام فرا می خواند؛ به این ترتیب متوجه می شویم که نیروی اصلی و موتور محرکه جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است، زیرا که بیشترین آسیب از این نظام به غایت غیر انسانی متوجه کسانی است که مجبور به فروش نیروی کار خود به هر ترتیب هستند و متحدان این نیروی محرکه تمام کسانی هستند که امروزه به هر ترتیب از این نظام انحصارگر و تبلور یافته در بازار مالی آینده ای امیدبخش برای زندگی ندارند.

جنبش جهانی ضد سرمایه داری به این امر واقف است که اقشار مختلفی در این نظام زندگی می کنند که مجبور به فروش نیروی کار خود نیستند. درحقیقت به نوعی دارای شغلی آزاد بوده و مالک وسایل کار و کسب وکار خود

هستند اما این مساله را تاکید دارد که حتا همین اقشار به شدت تحت فشار سرمایه داری مالی و شرکت های بزرگ هستند. شرکت هایی که مراکز اصلی نظام سرمایه داری همانند بانک ها ، بیمه ها، بورس ها را کنترل کرده و با تسلط عظیم بر بخش مالی تمام مردم جهان را بدهکار این نهادها کرده اند. دولت ها و سیاست مداران نیز در حقیقت بازیچه دست این شرکت های خصوصی بزرگ شده و در خدمت سودآوری این شرکت ها قرار دارند. آنان با تزریق پول و وام گرفتن از این نهادهای مالی در حقیقت مردم را به آنان بدهکار می کنند و کل مردم یک کشور را به گروگان این نهاد مالی در می آورند.

در نتیجه هر گونه حرکتی که سودطلبی و رهایی از قید وبندهای این سرمایه مالی را مدنظر قرار دهد، در درجه اول رهایی نیروی کار را مدنظر قرار داده است.

هیچ ثروتی بدون نیروی کار ایجاد نمی شود و هیچ سرمایه ای بدون استخدام نیروی کار فعال ارزش افزایی ندارد میلیاردها میلیارد سرمایه، چه به صورت پول نقد، ساختمان، ماشین آلات مواد اولیه و غیره باید در دستان عده ای قرار بگیرد که با آن ارزش آفرینی کرده و کالاهای قابل مصرف ایجاد کنند. و اگر نیروی کار وجود نداشته باشد، تمام آن چه به صورت سرمایه درآمده است بی ارزش خواهد بود.

میلیاردها میلیارد سرمایه های موجود در دستان داران اگر در اختیار نیروی کار قرار نگیرد و اگر کارگرانی نباشند که آنها را به کار اندازند، هیچ ارزشی ندارد. تمام وام هایی که نهادهای مالی به دولت می دهند و از آن طریق سودهای افسانه ای می برند، باید توسط نیروی کار بازپرداخت شود. و جنبش اشغال وال استریت و ضد سرمایه داری می داند که اگر نیروی کار در صحنه نباشد و کار نکند، آن صاحبان وام و صاحبان سهام و بانک ها به تنهایی توان هیچ حرکتی را ندارند. آنها همان یک درصدی هستند که بر دوش ۹۹ درصد دیگر سوارند و از ثمره کار آنان سود می برند همان گونه که در منشور ضد سرمایه داری جنبش اشغال وال استریت آمده است، آنان دنیا را به گروگان سرمایه های خود گرفته اند، جنگ افروزی می کنند، سیاست های مخرب اقتصادی را تعیین می کنند، غذاها و کالاهای فاسد را با ترفندهای فراوان به مردم حقنه می کنند و با پول های فراوانی که در دست دارند، دادگاه ها و حقوق دانان را می خرند، تبعیض را رواج می دهند، دانشجویان را به گرو سرمایه های خود می گیرند و تبعیض های جنسی و قومی را رواج می دهند. فقر و گرسنگی را بر مردم سراسر جهان تحمیل می کنند تا سودهایشان را حفظ کنند.

لغو حاکمیت سرمایه بر جهان و لغو نظم سرمایه داری به معنای حاکمیت نیروی کار بر سرنوشت خویش است و از این بابت است که جنبش ضد سرمایه داری هماهنگ با جنبش کارگری و خواسته های اصلی و بنیادی است و هم راستا با منافع کارگران و زحمتکشانشان است و هسته ی اصلی و نیروی محرکه ی آن را کارگران و زحمتکشانشان تشکیل می دهند. و واخوردگان و وازدگان این نظام هر چند که در ظاهر مالک وسایل کسب و کار خود باشند، اما آنان نیز با هزاران پیوند در خدمت گزاری این نظام سودمحور و در تار و پود سود وام های کلان بوده و در گرو پادگان اصلی

سرمایه قرار دارند که همان بخش مالی است. آنان به صورت اهرم هایی هستند که مردم به گروگان گرفته شده در سود وام ها را، وادار به کار و تلاش کنند تا سود وام ها را بازگردانند. گام اول، رهایی کارگران از قید و بند بازار مالی و وام های تحمیلی است که اکنون بخشی از صاحبان و مالکان ابزار تولید را به نوبه خود به گروگان گرفته اند و گام های استوار بعدی نیز بر این پایه بنا خواهد شد.

امروزه در شهرهای بزرگ و درکنار هر سوپرمارکت که مواد غذایی و مصرفی را به مردم عرضه می کند، بیش از ۲ الی ۳ بانک و نهاد مالی وجود دارد که این خود بیانگر همان بازار مالی تحمیلی است که به کشیدن شیره جان کارگران و زحمتمتکشان و کل نیروی کار مشغولند. و آنان که به ظاهر در این نظام مالک ابزار کار و پیشه ی خود هستند اهرم هایی در جهت بهره کشی از کل نیروی کار برای پرداخت وام ها و سودهای شرکت ها و بانکها و نهادهای مالی هستند و عملاً به ابزاری برای این بهره کشی تبدیل شده اند. هر چندکه ممکن است خود سهمی از این خان یغما ببرند اما هیچ گونه اختیاری در گردش این نظام حاکم ندارند و به طورعملی هر آنچه سیاستگذاران این سیستم سودطلبی برنامه ریزی می کنند اینان بی کم وکاست به اجرایش می پردازند.

رهایی از این اسارت جز با برهم زدن این نظم امکان پذیر نیست. زیرا که همگان در چنگال این نظام بهره کشی اسیرند. چه آنان که فقط نیروی کار را می فروشند و چه آنان که به ظاهر صاحب ابزار کسب و پیشه ی خود هستند و چه آنان که در تولید نقش دارند، چه آنان که به خدمات تولید می پردازند، این نظم باید در هم ریزد و جز با نیروی محرکه ی کارگران و مزدبگیران و هماهنگی تمام بخش های اجتماعی اسیر این نظام امکان پذیر نمی باشد.

به همین جهت باید روز کارگر را به روز همبستگی با اعتراض به نظم سرمایه داری و جشن ۹۹درصدها تبدیل کنیم. حال ما باید به سوال اول جواب دهیم: چرا اتحادیه های کارگری به آن وسعت و سراسری، خودنشان در کشورهای سرمایه داری با همه ی وجود از این جنبش حمایت نمی کنند. برای پاسخ به این سوال باید گفت: اولاً تعدادی از اتحادیه های کارگری و اعضای آن همراه را این جنبش هستند و حمایت آنها از این جنبش در حال افزایش است. اما بخش بزرگی از این اتحادیه ها و به خصوص رهبران آن سالهاست که به محافظه کاری در مقابله با سرمایه داری عادت کرده اند و از این طریق خود به نان و نوایی رسیده اند و گمان می کنند که نظم موجود حافظ منافع آنان است. هم اکنون چالش های وسیعی در اتحادیه های کارگری در سراسر جهان در حمایت از این جنبش وجود دارد که البته برای دور ریختن پوسته ی قدیمی نیاز به زمان دارد، اما هم راستا بودن منافع تمام کارگران و مزد و حقوق بگیران و مردم تحت ستم و بطور کلی فروشندگان نیروی کار با این جنبش در حرکات آینده مشخص تر خواهد شد و هر چه سازماندهی و فراگیری این جنبش بیشتر شود، اقشار وسیع تری حتا از خود جامعه ی سرمایه داری به مسیر نزولی این نظام پی خواهند برد... .

بر چادر نشسته ایم

این است مزدی که خدایان سود
بر ما /
نازل کردند /
بارش دود گرسنگی /
در شب بهره کشی /
بر این سلوک اعتراض کردیم /
در شیکاگو فریادمان را به این توحش مقدس /
با گلوله جواب دادند /
و در لیون و پاریس با یک خروس قندی /
و چتری وارونه بر سر برهنه مان /
در برلین با صلیب شکسته و ... /
تولد گل سرخ بر لجنزار اشرافیت را افراطی مگری نام نهادند /
و تابلوی رویش ممنوع بر دروازه های جهان آویختند /
تار و پود نقش متحدان بر دارقالی زندگی جمعی را بر نتافتند /
و هر رنگمان را بر داری آویختند /
فاجعه ی دنیای وارونه را بدیهی ترین نمود رشد نامیدند /
جغد های هرزه نویس این برده داران عصر فروش و قمار بزرگ /
طبیعت را فروختند /
انسان را فروختند / حقیقت را فروختند /
سود کارمان را سرمایه نام نهادند و فروختند /
بهبشت را فروختند /

و در آخر بر سر سفره و لباس تن و سریناهمان
با هم به قمار نشستند /
این سوداگران آز پیشه یک درصدی /
در این شب مهیب بهره کشی /
اینک بر چادر نشسته ایم /
مقابل دیوار وال استریت در نیویورک /
میان میدان التحریر در قاهره /
و در همه ی خیابان های لندن، پاریس، آتن، رم، م
ادرید، لیسبون ... تا سئول /
و همه ی کمپ های کارگری /
و حلبی آباد های این زمین ناامن /
و همچنان به جرم ساختن چتری واقعی /
برای رهایی از تگرگ سیاه گرسنگی /
باتوم را، و گاز قفل و زندان و مرگ را باز تجربه می کنیم /
تا بر آمدن صبح برابری



زنانی که هنوز جنگ زده اند

شهناز نیکوروان

وارد بازار قدیم دزفول که مردم بومی به آن بازار کهنه می گویند می شوم دالان دوم چند مغازه پارچه فروش به چشم می خورد که فروشنده های آن زنان عرب هستند. با دید آن ها حس کنجکاوی ام تحریک می شود وقتی راجع به ملیت آن ها می پرسم، مردم می گویند عراقی هستند و همین سوال باعث می شود با آنان سر صحبت را باز کنم. به زن جوانی که چهره ای گرفته دارد اما سعی می کند با لبخند به من نگاه کند نزدیک می شوم. می پرسم: این پارچه قیمتش چنده؟ می گوید: ۶ هزار تومان! تعجب می کنم و می پرسم: چند متر است؟ می گوید: ۲ متر.

می پرسم: عرب کجایی؟ می گوید: هویزه. می گویم: من خبرنگارم از شغل زن ها می نویسم می توئم باهات صحبت کنم؟ می گوید: برای کجا می خواهی؟ می گویم: برای خودم می نویسم و اگر جایی چاپ کند می دهم. خوشحال می شم از زندگیت و خودت بگی.

می گوید: من پنج بچه دارم و شوهرم معتاد است. خرج موادمش را من می دهم از دویی پارچه میارم می فروشم. این مغازه را ماهی ۳۵۰ هزار تومان اجاره کردم. هر روز صبح از ساعت ۷ از خونه میام بیرون و ۸ برمی گردم خونه و خبر بچه ها و زندگیم را ندارم.

می پرسم: خانه داری یا مستاجری؟ می گوید: نه ما در شهرک حمزه اطراف دزفول زندگی می کنیم و اجاره می دیم. می پرسم: وضع کار خوبه؟ اجاره مغازه در میاد؟

می گوید: نه، اما عید بد نیست. مردم خرید می کنند. مهمان زیاده، اما بعدش ما دیگه مشتری نداریم.

می پرسم: وقتی هوا خیلی گرمه و یا گرد و غبار است، با این لباس ها و بدون کولر چکار می کنی؟

می گوید: چکار کنم مجبورم و باید شکم بچه هام را سیر کنم. هوا گرمه، ما گاهی از گرما نفس مان می گیرد، ولی چاره ای نیست.

می پرسم: اهل کجایی؟ می گوید: من اهل هویزه هستم. ما قبل از جنگ هویزه بودیم و پدرم کشاورزی می کرد، اما بعد از جنگ همه چیزمان از بین رفت.

مغازه ها در و پیکر ندارند و فروشنده ها روی زمین نشسته اند. روی زمین کنار فروشنده مغازه روبرویی می نشینم. مغازه بزرگ شاید سه یا چهار برابر مغازه اول است که سه تا فروشنده زن آن را شریکی اجاره کردند و اجاره و پول آب و برق را شریکی می پردازند. می گویم: وضع کار چطور است؟ راضی هستی؟ (به نظر میاد پارچه ها تو این

فروشگاه از تنوع بیشتری برخوردار است) می گوید: نه واله! ولی چکار کنیم، مجبوریم کار کنیم. می پرسم: چند تا بچه داری؟ می گوید: شش تا. دو سال پیش شوهرم فوت کرد و مسئولیت زندگی به گردن من است.

می پرسم: وقتی منزل نیستی، کی به بچه ها رسیدگی می کنه؟ می گوید: هیچ کس اگر چیزی باشه، درست می کنند و می خورند، اگه نه گرسنه می مانند تا شب برم خونه.

می پرسم: اجاره ات در میاد؟ خونه داری؟

می گوید: اگر مشتری باشه پول هست و گرنه خبری نیست. ما خونه نداریم و تو شهرک حمزه زندگی می کنیم. گاهی روزها هزینه رفت و برگشتمان هم در نمی آید. وقتی خودمان یا بچه ها مریض می شویم، نمی توانیم دکتر برویم. هزینه دکتر و دارو خیلی بالاست و همه چیز گرونه. ما پارچه ها رو می خریم و می فروشیم. پارچه ای که درمغازه متری ۱۵ هزار تومان است، ما قواره ۲ متری را می دهیم ۷-۶ هزار تومان، اما باز هم مشتری ها چونه می زنند و میگن گرونه. البته خوب مردم هم ندارند، ولی ما چه کنیم خودمان هم گرفتاریم.

از فروشنده ی دیگر می پرسم: اهل کجایی؟ می گوید: سوسنگرد.

می پرسم: قبل از جنگ کجا بودی و درآمدت از کجا بود؟ می گوید: من مال روستاهای سوسنگردم و قبل از جنگ پدرم کشاورزی می کرد. زمان جنگ ما تو روستاها و حالا تو شهرک ها زندگی می کنیم و زندگی مان با کارگری و هر کاری گیر بیاد می گذره. ما هم باید زندگی کنیم. من سرپرست ندارم.

دو مغازه جلوتر زن و شوهری با هم کار می کنند. میرم جلو و پارچه ای برای خرید انتخاب می کنم و از زن می پرسم: چند تا سوال بی‌رسم جواب می دهی؟ با خشکی می گوید: بفرما چه سوالی؟ فارسی را مشکل صحبت می کند. می گویم: خبرنگارم. با تردید نگاهم می کند و مرد می پرسد: چه ازش می خواهی؟

با لبخند می گویم: می نویسم. مرد می گوید: از چه می نویسی؟ زن مغازه روبرویی به عربی می گوید: خبرنگار است. نگران نباش. مرد می گوید از چی می نویسی؟ می گویم: از مردم و مشکلاتشان. می گوید: کی به فکر ماست؟ ولی خب بنویس. من هشت بچه دارم، یه پسر ۲۱ ساله شه، معتاد و بیکاره، یه پسر ۱۲ ساله. شش تا بچه تو خونه دارم. دخترم پنج ساله اش و ۱۲/۵ کیلو وزن داره. خیلی دکتر بردم ولی تشخیص ندادند همیشه دل درد داره و کسی نمی فهمه مشکلش چیه.

می پرسم: شما با هم کار می کنید می گوید: بله. می پرسم: تکلیف نگهداری و غذای بچه ها چی میشه؟ می گوید: آن ها مواظب هم هستند و بزرگ میشن. می پرسم: از درآمد راضی هستی؟ می گوید: نه چه رضایتی؟ کار ما این چند روزه، بعد هوا گرمه و مشتری نیست. می پرسم: خب چکار می کنی؟ می گوید: میرم کارگری هر کاری باشه انجام میدم. می گویم: هرچی که خودت دوست داری بگو. می گوید: ایران خوبه، ولی گرونی و هزینه های پزشکی خیلی زیاده، سخت تو فشاریم و زندگی مان خیلی سخته. زحمت می کشیم، اما زندگی مان نمی چرخه. بیمه نداریم و نمی توانیم خانواده مان را دکتر ببریم.

یک قواره پارچه می خرم و سراغ مغازه بعدی می روم . زنی ۵۵ ساله در مغازه بزرگی با پسر نوجوانش مشغول فروش است. مغازه بزرگ و پارچه ها بیشتر و متنوع تر است، در نتیجه مشتری هم بیشتر است. چون مغازه سر گذر و در دسترس است. صبر می کنم سرشان خلوت شود. چشمش به من می افتد و می گوید: ما این پارچه را داریم. چرا از من نخردی؟ می گویم: اول مغازه اونوری رفتم. لبخند می زنم. می گوید: چند فروخته؟ می گویم: شش هزار تومان. می گوید: خوب داده. می گویم: قرار بود من از شما سوال کنم. خودم را معرفی می کنم. می گوید: برا کجا می خوای؟ می گویم: هر جا بزنه و می پرسم: مغازه ات اجاره اش چقدره؟ می گوید: ۸۵۰ هزار تومان. می پرسم: گران نیست؟ می گوید: چکار کنم؟ گران میدن. من و پسر این جا کار می کنیم، از صبح تا هفت غروب ، تعطیلی ما فقط جمعه است و سرما و گرما نداریم، حتی اگر مریض باشیم کار می کنیم. می پرسم: خانه داری یا مستاجری؟ می گوید: خونه ندارم و مستاجریم و هر روز راه طولانی میام و میرم. می پرسم: چند تا بچه داری؟ با بی میلی می گوید: بچه دارم می پرسم شوهرداری؟ می گوید: توخونه نشسته و کار نداره. می پرسم: چرا؟ می گوید: نمی تونه.

در همین حین در یک مغازه که سه نفر زن شریکی اجاره کردند چشمم به دختر نوجوانی می افتد که ساکت نشسته. به طرفش می روم و می پرسم: این جا کار می کنی؟ می گوید: نه ، به جای مادرم آمدم. خواهرم اهواز زندگی می کنه و با شوهر و بچه هاش اومده خونه مون مهمانی . مادرم مونده خونه و منو فرستاده کار کنم. می پرسم: درس می خوننی؟ می گوید: آره. می پرسم: کلاس چندمی؟ می گوید: باید می رفتم اول دبیرستان، اما نتونستم درس بخونم. چون ما هر دفعه به جا زندگی می کنیم و همه جا مدرسه نداره. من اول راهنمایی را خوندم رفتیم جایی که مدرسه نبود و من نتونستم درس بخونم. امسال اومدیم این جا و الان کلاس اول راهنمایی هستم و درس می خونم. خیلی دوست دارم درس بخونم. از همه چیز بیشتر درس خوندن را دوست دارم. می پرسم: دوست داری چکاره بشی؟ می گوید: دوست دارم معلم بشم و درس بدم و می خونم تا معلم بشم. می پرسم: از صبح فروش داشتی؟ می خندد و می گوید: نه چیزی نفروختم.

بازار شلوغ شده است. بازار را ترک می کنم در حالی که لبخند شیرین و گرم آن ها بدرقه ام می کند. با خود می اندیشم چرا باید کشور، استان، شهرت و منطقه ات بر روی دریایی از ثروت باشد، اما مردم با فقر و فلاکت و بدبختی زندگی کنند؟ و از این ثروت ، تنها آلودگی هوا، گرد و غبار، گرما، جنگ، اعتیاد و بیکاری برای این مردم باشد.

گرمای جنوب و گرد و غبار شهر و صدای هیاهوی دستفروش ها، ماهی فروش ها و چانه زدن مسافران نوروزی مرا به سال های دور قبل از جنگ می برد، به سال هایی که آبادان از زیبایی و سرزندگی خاصی برخوردار بود. با خود می اندیشم آبادان و خرمشهر در جنگ ویران شد و بعد از ۲۳ سال هنوز آثار جنگ بر در و دیوار شهر باقی است.

مثل همه شهرهای جنوب فاضلاب های پر از آشغال مشام را می آزرده و موش های گنده فاضلاب ، کوچه و خیابان را جولانگاه خود کرده اند. هنوز کسی نمی داند چرا ساختمان ها بازسازی نشده و چهره شهر کثیف و در همه جا آشغال پخش و تلبار است؟

آبادان منطقه آزاد اعلام شده و همه نوع کالایی از روغن مو تا شامپو و پتو و لوازم برقی و..... از کشورهای چین و تایوان و تایلند وارد شده، وجود دارد و هر گونه کالای قلابی و اصل را می توانی با قیمت های متفاوت پیدا کنی. اما شلوغی بازار، ازدحام جمعیت، گرما و کثیفی شهر از یک طرف و بالا رفتن قیمت ها به خاطر افزایش قیمت دلار باعث کاهش خرید مسافران نسبت به سال های قبل شده است. سراغ زنان حصیر فروش روبروی بازار مرکزی آبادان می روم.

در حالی که ناله می کند و اشک در چشمانش جمع شده، سلام را جواب می دهد. از او می پرسم: چرا ناراحتی؟ می گوید: اسیر شدم. شهرداری ما را اذیت می کند. به او نزدیک تر می شوم و می گویم: خبرنگار هستم و راجع به شغل زنانی که سرپرست خانواده و یا نان آور هستند، گزارش تهیه می کنم . مردد است. می پرسم: فارسی بلدی؟ می گوید: بله . می پرسم: عرب کجایی؟ می گوید: عرب جراحی هستم . می پرسم: چرا ناراحتی؟ به سبد و طبق و سایر وسایل حصیریش اشاره می کند و می گوید: نه تا بچه دارم و چهارتاش ازدواج کردند الان پنج تا بچه یک پسر و چهار دختر دم بخت تو خونه دارم که باید خرج آن ها را بدهم. صبح از سده راه زیادی می یام تا حصیرهایی را بفروشم که با زحمت درست کردم و خرج خانواده ام را بدهم، اما شهرداری ما را اذیت می کند. هر جا بساط می داریم، می گوید از این جا بروید. از ما پول می گیرد. اگر ندهیم وسایلمان را به انبار شهرداری می برند. تا پول جریمه ندهیم پس نمی دهند. مگر ما چقدر می فروشیم که باید جمع کنیم و به مامور شهرداری بدهیم ؟ به غرغر ادامه می دهد.

از او می پرسم: این ها را از کجا می آورید؟ می گوید: خودم می بافم و دست های قاچ قاچش را نشان می دهد. می گوید: از بچگی از خانه پدری تا حالا حصیر بافته ام. شوهرم در نخلستان کارگری می کند و به جای مزدش برگ های درخت خرما می گیرد. من آن ها را می خیسانم. بعد از چند ساعت آن ها را با سنگ تیز یا بروس می سابم تا آماده شود. دوبار می خیسانم. خلاصه خیلی زحمت دارد تا آماده شود و بعد با این سوزن می بافم .

می پرسم: دستهایت درد نمی کند؟ زخمش اذیت نمی کند ؟ می گوید: نه زخم کهنه است. وقتی خیلی بچه بودم و پوستم نرم بود، درد می گرفت، اما حالا نه؛ ولی پاهام درد می کند، شکم درد دارد و کمردرد شدید دارم. کارمان زیاد است. سیر کردن این بچه ها از حصیر بافی امکان پذیر نیست. ۶-۷ ماه که هوا گرمه و مسافر نیست، ما در آمد نداریم. دلمان به تعطیلات عید خوش است که شهرداری اذیت می کند و مامورها وسایل ما را می برند.

می پرسم: معمولا چند تا در روز می فروشی؟ می گوید: از صبح من و پسر و شوهرم آمدیم و هنوز نهار نخوردیم. از ترس شهرداری تا حالا چند بار جایمان را عوض کردیم. تا به حال سه تا فروختم. اگر شهرداری اذیت نکند، ده تا می تونیم بفروشیم.

می پرسم: چرا جای مشخصی نمی نشینی که مشتری ها بشناسند؟ می گوید: قبلا اون روبرو می نشستیم. بلندم کردند و آن جا پارکینگ درست کردند. دوباره این ور نشستیم. باز گفتند جای بازی بچه هاست و حالا هم که این روبرو نشستیم، می گویند روبروی پاساژ نشستی. نمی دونم کجا بنشینم و مامور شهرداری همه اش می گوید جمع کن.

آن طرف تر زنی ۶۰ ساله مشغول خوردن ناهار است. می پرسم: می تونم ازت چندتا سوال بپرسم؟ هراسان دستهایم را نگاه می کند و می گوید: چرا؟ چی می خواهی؟ می گویم: هیچی خبرنگارم. گزارش در مورد زنان می نویسم. می گوید: عکس نگیری! می گویم: تو راضی نباشی هیچ کاری نمی کنم. با اطمینان بیشتری نگاهم می کند می گوید: بفرما نهار. می گویم: پنج بعداز ظهر است دیر نیست؟ می گوید: عیب ندارد. در آمد ما این چند روز است و تمام. می گویم: چند تا بچه داری؟ می گوید: یه پسر دارم. داره آب می فروشه. وقتی خیلی بچه بود، شوهرم زن گرفت؛ ما را گذاشت رفت اهواز. خودم بچه ام رو بزرگ کردم با حصیر فروشی.

می پرسم: خودت حصیرها را می بافی؟ می گوید: نه می خرم تو روستا از کسانی می خرم که آن را می بافند. من پول ندارم. نه شوهر دارم و نه پدر؛ از پدرم یه خونه ارث مونده بود. چند سال پیش فروختیم و بین شش تا خواهر و برادر تقسیم شد. من گاهی این قدر بی پولم که از همسایه پول قرض می کنم و حصیر می خرم. کرایه ام را هم همین طور. وقتی فروش کنم بدهی ام را پس میدم. ما کشاورز بودیم با جنگ همه چیزمان از بین رفت و آواره شدیم.

می گویم: از مشکلاتت بگو. می گوید: مشکل که زیاد دارم. مریضم و نمی تونم برم دکتر. پاهام تا بالای زانو ورم می کند. دکتر می گه باید برم تو دستگاه عکس بنوازند از پاهام، اما گروه. ۹۰ هزار تومان است. خیلیم! من ندارم. خونه ندارم و مستاجریم. راهم خیلی دوره و بیشتر وقت ها شهرداری وسایل ما را می بره و باید پول بدیم تا آن ها را پس بدهد. خیلی اذیت می کنند. عربی به پسرش می گوید: غذا می خوری؟



چشم را که می چرخانم. سبد ها و حصیرهای رنگی مرا به خود جذب می کند به طرف آن ها حرکت می کنم. از زن فروشنده می پرسم: این ها مال شماست؟ می گوید: لاادری. می فهمم فارسی نمی داند و باید با مردی که کنارش ایستاده حرف بزنم. می پرسم این حصیر ها مال شماست؟ هراسان می گوید: چطور مگه؟ چی شده؟ سعی می کنم با لبخند آرامش برقرار

کنم، اما چنان آشفته است که نمی خواهد مرا بپذیرد. می گویم: شما آن طرف خیابان بساط پهن کرده بودید، اما بعد دعوا شد. چی شد مشتری پول نمی داد؟ گویا از قضاوت غلطم برآشفته، می گوید: نه مشتری خوبه، شهرداری اذیت می کنه. همه اش اثاث مان را می برد و می گوید: اینجا نشین. آگه پول بدی کار نداره و گرنه هرجا بشینی بلندت می کند.

می پرسم: چه کسی سبدها را می بافد؟ خیلی خوشگلند. می گوید: زنم می بافد. می گویم: چندتا بچه داری؟ می گوید: شش تا پنج تا دختر و یک پسر. یکی از دخترها ازدواج کرده اما بقیه خونه اند و ما خرجشان را می دیم.

می پرسم: راضی هستید از فروش و درآمد؟ می گوید: اگر شهرداری اذیت نکند، عید فروش بد نیست. بقیه سال ولی خبری نیست. ما آدم های قانعی هستیم ولی همه چیز گرونه و ما باید شکم بچه هامون رو سیر کنیم. می پرسم چرا خانم با من حرف نزد؟ می گوید: فارسی بلد نیست و خجالت می کشد هر سوالی داری از من پرس.

تشکر می کنم و سراغ نفر چهارم و آخرین حصیر فروش اطراف بازار مرکزی آبادان میروم. کمی صبر می کنم تا بحثش با ۲-۳ مردی که آن جا هستند، تمام شود. اما بحث بالا می گیرد. فقط می پرسم: این ها ماموران شهرداری اند؟ با بغض می گوید: بله دیگه، ذله شدیم. یکی از ماموران به من نزدیک می شود و می پرسد شما کی هستی؟ می گویم: خبرنگارم! می پرسد: خبرنگار کجا؟ می گویم: خبرنگار اجتماعی. با جمع شدن جمعیت ترجیح می دهم از دورتر شاهد ماجرا باشم. مامور پولش را که از چند دستفروش می گیرد و از آن جا دور می شود در حالی که دستفروش ها نفرینش می کنند.



تشابهات احتمالی نام و ... در این داستانک تنها یک اتفاق است. یک اتفاق ساده

یک اتفاق ساده

خیلی شانس آوردی دختر . دختر به این خوشگلی حیف نیست؟ البته زرنگیت هم مزید بر علت شد تا زنده بمونی. اون وقت تو یه الف بچه ... تو این ماجرا دست کم یه مرگ حتمی بوده , اگه تصادف نشده بود اون یه مُرده قطعا تو بودی . مثل سگ می کشمت , حالا استراحت کن , استراحت کن تا ببینیم چی پیش میاد . خدا بزرگه.

آقای رئیس اجازه می خوام قبل از پرداختن به دفاع از موکلم چند مورد رو به عنوان مقدمه به عرض برسونم. فکر می کنم مواردی رو که بر اساس مستندات یادداشت کرده ام بیش از نصفش رو کار میدانی کردیم و بقیه جمع آوری هم می تونه در تخفیف مجازات موکلم موثر واقع بشه و هم شناخت کار با عدسی ها و آینه ها به دانش آموز یک جور دید فانتزی می ده. یکی از عوامل و علل بزهکاری جوانان مورد توجه دست اندرکاران قرار بگیره تا با آسیب شناسی اجتماعی راه های تکرار بزه رو به صورت علمی سد کنیم. کار خودته یا تو فقط می فروشیش . آقای رئیس به گواهی نمرات امتحانی آفرین دخترم الهی عاقبت به خیر بشی. تقدیرهایی که از طرف مدرسه از این دختر شده , ایشان یکی از با استعدادترین و خوش فکرتین دانش آموزان باید به فکر ساختن فردایی روشن در تمام مراحل تحصیل بوده , این که چطور از مدرسه و درس دور میشه و به خلاف رو میاره حاصل یک اتفاق ساده ست . یک اتفاق ساده که ما از کنارش به راحتی رد می شیم بی آن که به عواقب اون فکر کنیم . بین من ازوناش نیستم که تن لشت رو بیرم خونه واسه ...کشی. بنده برای اثبات تمام عرایضم اسناد کپی شده ی ادارات مختلف رو به همراه آوردم



حادثه ی کار تنها یک حادثه نیست روتدی است جاری در خانواده ی کارگر حادثه دیده .

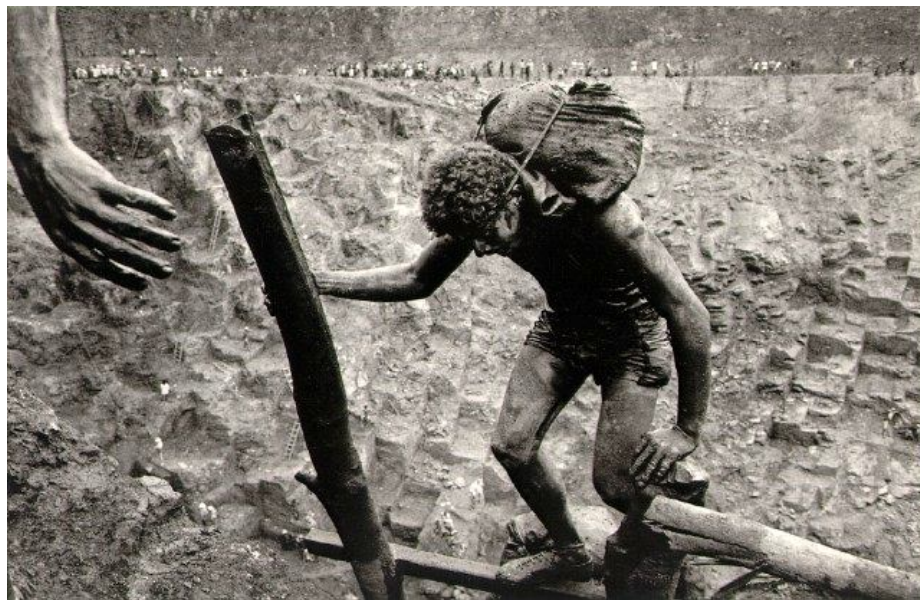
هر روز تعدادی از کارگران به دلیل ایمن نبود محیط کار، و بی توجهی کارفرمایان به استانداردهای لازم برای کار، دچار حوادث کار می شوند، تعدادی از آنان جان خود را از دست داده و تعدادی هم دچار معلولیت هایی می شوند که امکان کار را از آنان می گیرد. هر چند آمار دقیقی از این قربانیان وجود ندارد.

حادثه ی کار تنها یک حادثه نیست که تنها به یک نفر آسیب بزند. تاثیرات این حوادث در زندگی این کارگران بسیار عمیق و طولانی مدت است آسیب هایی که شاید در بعضی موارد بسیار دردناک تر از خود حادثه باشد، چرا که بعد از این رویداد تبعات آن در زندگی بازماندگان و خانواده ی کارگر حادثه دیده هر لحظه مستمر و جاری خواهد بود . در نبود تشکل های کارگری مستقل که بتواند از حقوق کارگران حمایت کند، نظارت بر ایمنی کارگاه ها از دستور کار مسوولان خارج است و ماده ۱۴۷ قانون کار نیز مانند سایر موادش به فراموشی سپرده می شود. ماده ای که دولت را موظف کرده است خدمات بهداشتی و درمانی را برای کارگران و کشاورزان مشمول این قانون و خانواده های آنها فراهم کند و کارفرمایان را به بیمه کردن کارگران و توان این مساله را کارگران حادثه دیده و خانواده های آنان می پردازند.

و پیوست کرده ام به لایحه ی دفاع از موکلم که تقدیم خواهم کرد . حدود سه سال و هفت ماه پیش پدر متهم خدا بزرگه دخترم تا حالا به دست پدرت نون تو این خونه می اومد حالا در یک حادثه ی ساده از بین میره. درست مثل کپک زدن که یه واکنش شیمیایی ست . همه ی اسناد از گزارش حادثه در محل کار گرفته تا شکایت خانواده ی متهم از کارفرما و شکایت های متعددی که به اداره کار , بیمه و دستگاه قضا شده ضمیمه ی پرونده است . اجازه می خوام امروز چت شده از صبح ...گزارش حادثه رو از روی فرمی که در کارگاه پر شده قرائت کنم. ببین من ازوناش نیستم که... همه ی اون هایی که خلاف می کنن برای خودشون دلیل دارن. حواست به منه یا ... شما مستند به قانون از متهمه دفاع کن این که پدرش در چه سانحه ای مرحوم شده یا مادرش چه کرده نمی تونه دلیل قانونی قانع کننده ای برای قاچاق مواد مخدر باشه. کار من فقط ماده! اونم اصلش. خانم جوان , هر آنی رو بزارن جلو شون نه نمی گن. قاعدتا کشف علت باید در میزان مجازاتی که قاضی محترم برای موکل بنده در نظر می گیره موثر باشه بنابراین تقاضا دارم اجازه بفرمایید بنده مطالبم رو ارائه کنم؛ من هم سعی می کنم اسناد رو خلاصه کرده و با سرعت را بخونم. آخه تا آخر زنگ هم تموم نمیشه پس لطف کنید و از مطول کردن حاشیه پرهیز کنید . و به اصل موضوع که دفاع از موکلتون در ارتباط با اتهام همکاری با قاچاقچیان و حمل و فروش مواد مخدر هست بپردازید. پول نقد می دم جنس خوب می خوام شیر فهم شد. بله , بله ساعت پنج و پنجاه دقیقه عصر روز یازدهم خرداد هنگامی که اپراتور مربوطه برای بازدید از صحت عمل دستگاه بچینگ در ترکیب کردن مواد روان کننده ی بتون از پلکان متصل به دستگاه بالا می رود من واسه آشغالایی مثل بچه محلای تو نمی برم که به علت پوسیدگی روکش سیم رابط بچینگ و اتصال آن با بدنه ی فولادی دستگاه و مرطوب بودن زمین به دلیل بارش باران , دچار برق گرفتگی می شود و مثل بچه محلای تو... بچه محل های من آقا این جا دادگاه رسیدگی به اتهام متهمه خانم هنگامه مهرکیش . حاضر! هر موضوع دیگه ای غیر از این ربطی به این دادگاه نداره لطفا اگر دفاعیه ای در ارتباط با موضوع دادگاه از موکل خود دارید بیان کنید و در غیر این صورت اجازه بدید دادگاه به کارش ادامه بده. د حرف بزن الدنگ . متهم رو حین حمل هشتصد گرم هروئین با خودرو مجرم سابقه داری که حین تصادف کشته شده اتفاقی دستگیر کرده اند به دلیل جاسازی مواد مخدر در زیر لباس و ناتوانی از جدا کردن آن پس از تصادف شدید در جاده های زیبایی که دیدنش آرزوی هر آدمی ست خود متهم در گناهکار بودن خود مصر است و اتفاقا خواستار اشد مجازات برای خودش و امثال خودش هست اونوقت شما... حالا یا همه ی پول من رو برمی گردونی یا از نماینده دادستانی خواهش می کنم اجازه ای رو که قاضی محترم به بنده داده رو به رسمیت بشناسن و اجازه بدن تا دلایلم رو برای صدور حکمی عادلانه به سمع قاضی محترم دادگاه برسونم . حالا بنال ! لال شدی یا به خاطر این که این موضوع رسانه ای شده و مورد توجه مردم قرار گرفته , نباید اقرار یک نوجوان افسرده و قربانی که زنده موندنش رو از بد شانسی خودش ارزیابی می کنه به عنوان تنها دلیل مجرم بودن به محضر دادگاه ارائه بشه , بنابر این مجددا تمنا می کنم اجازه بدید به هر خر خماری که لااقل یکی از هزاران دلیل بزهکار شدن جوانان و نوجوانان رو که اتفاقا ارتباط

کاملاً مستقیمی با پرونده داره مورد باز خوانی قرار بگیره . هر خر خماری خیلی زود ازت می گیره و ... اطمینان داشته باشید برای اجرای اشد مجازات این گونه متهمین هرگز وقت کم نخواهید آورد. نظم دادگاه رو رعایت کنید آقا، موضوع خنده داری گفته نشد . چقدر آت و آشغال قاطیش کرده بودی؟ شما هم آقای وکیل لطف کنید و خیلی سریع مقدمه رو تموم کنید و ارتباطش رو با موضوع اتهام موکلتون بفرمایید. اما از حق نگذریم خوب پرداخته بودیش. بله، بله قربان طبق مروری که در همین یک ماه اخیر و به مناسبت همین پرونده به ماجرای حوادث ناشی از نا امن بودن محیط کار داشتیم به آمار تکان دهنده ای از حوادث منجر به مرگ و مصدومیت های شدید برخوردم. ... بینم چیکار داری می کنی مادر قحبه. این حوادث به ویژه در پروژه های بزرگ صنعتی دود می شه میره هوا مثل پالایشگاه ، پتروشیمی ، سد سازی ، راه سازی ، انتقال خطوط برق ، خطوط لوله ی نفت و گاز، معادن ، ساخت تونل و پل ، هر جا باشه حالا دیگه چه فرقی می کنه روتشک نرم یه ماشین دویست میلیونی یا زیر یه پل پیش بغیه لش و لوش ها ساخت برج و مجتمع های مسکونی ، خط تولید اتوموبیل های سواری و ماشین های کشاورزی و معدنی ، مخصوصاً در مراحل پرس قطعات بسیار پر شمار اما به دلیل پراکندگی حوادث و رسیدگی جداگانه به هر کدام از این موارد هرگز مورد توجه مسئولین قرار نمی گیرد و طبعاً نسبت به عواقب اجتماعی آن هم بی توجهی می شود. تا مثل اون سگه که وسط بزرگراه دیدی تیکه تیکه بشی. افتاد؟ متاسفانه در بیشتر موارد هم دادگاه های مربوطه با اعلام عدم رعایت ایمنی از طرف پرسنل آسیب دیده ، وضع فلاکت باری برای خانواده ی قربانیان کار فراهم می آورند ، تقصیر خودش هم خودش رو نابود کرد هم برای ما درد سر ساز شد به این معنی که وقتی قربانی مقصر اعلام می شود دیه ای هم به خانواده ی مقتولین تعلق نمی گیرد که بتوانند به نوعی امور زندگی خود را پس از نان آور شهیدشان به سامان برسانند. من خودم یه عمر گنجیشک رنگ کردم و جای قتاری فروختم حاج آقا اعتراض دارم . اجازه ندید لفظ مقدس شهید رو برای هر آدم بی سر و پایی به کار ببرن . ضمن این که تصور می کنم این آقا داره با صغرا کبرا چیدن اساس قانون و مقررات رو مورد سوال قرار میده و گرنه اول پولت می کنم. آقای وکیل انتظار از شما استفاده حقوقی از کلمه است ، اگه مواد اصلی رو تو ... ت هم قایم کرد باشی در میارم یا خودت مثل بچه آدم بهم میدی بنابر این کلمات خودتون رو با دقت انتخاب کنید تا موجب سوء تفاهم نشه و ضمناً به موضوع اتهام برگردید. وظیفه این دادگاه رسیدگی به حوادث و سوانح کار نیست متهم این دادگاه در ارتباط با مسایل نا امنی و حوادث کار محاکمه نمیشه بلکه به دلیل حمل و فروش مواد مخدره که این جاست. جناب قاضی وقتی اعلام میشه عرق کارگر مثل خون شهیده ... آقا کافیه دیگه... بعد هم در رو وا می کنم و با لگد پرتت می کنم تو جاده. بله قربان چشم ، خلاصه می کنم و به این دختر قربانی می پردازم ، به این متهم که ماه ها و سال ها به هر دری زده تا بتونه با دریافت دیه ی پدرش که قانوناً باید توسط کارفرما پرداخت بشه ، زندگی برادر کوچک و مادر از پا افتاده اش رو سامان بده. گرچه دو هفته ی پیش بالاخره دوندگی های او و بقیه ی دلسوزانش نتیجه داد و موفق شدند مبلغی به عنوان دیه بگیرند، آن هم به صورت قسطی اما در تمام این مدت ، که بیش از سه سال طول کشید با

این عشوه خرکی نمی تونی خرم کنی. این خانواده باید اجاره ی سقفی بر بالای سر را می پرداخت , باید خوراکی برای زنده موندن تهیه می کرد باید لباسی برای پوشیدن می داشتند و... این دختر با قربانی کردن خودش جای خالی قانون رو در حمایت از خانواده اش پر کرد و در این مدت ...سوارت نکردم که باهات حال کنم بسه دیگه آقا, بسه دیگه! هر چه ما خویشتن داری می کنیم ... پدرش رو که تا حد شهید بالا بردی لابد خودش رو هم با این وضع می خواهی قدیسه معرفی کنی بسه دیگه آقا , بسه ...نمی تونی آشغالایی رو که به جای مواد به من انداختی لاپوشونی کنی. نه آقای قاضی قدیس نیستم من یه دختر بدم , بد. آقای وکیل شما هم از من دفاع نکنید من یه دختر فاسد هستم خیلی فاسد ,خیلی خیلی فاسد. آقای قاضی لطف کنید زود تر حکم جهنم رفتن من رو بنویسید دیگه خسته شدم , خسته شدم از این همه گوش کن عوضی! دیگه خسته شدم , خسته شدم , خسته شدم , خسته ساکت آقا ساکت باش عکس بگیر آقا جان با شما هستم عکس بگیر دادگاه برای انجام فریضه نماز تعطیل میشه ادامه دادگاه ساعت دو و بدون حضور خبرنگار و عکاس. بده من بینم این موبایلو... آخ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ این جا کجاست ؟من که هنوز زنده ام . آروم باش خوب میشی همه چی درست میشه. تو باید استراحت کنی.



نگاهی به وضعیت کارگران باربر

حسن موسوی

از شمالی ترین نقاط شهر تهران تا میدان میوه و تره بار در اتوبان آزادگان، از ترمینال غرب تا بازار و مولوی و میدان گل در جنوب شرقی تهران، هزاران نفر مشغول به کار هستند که هیچ کس به آنها توجه و اعتنایی نمی کند مگر در زمانی که بار سنگینی بر روی زمین مانده باشد. اینان کارگران باربر هستند. تقریباً در هیچ کدام از نمونه گیری های

آماری رسمی و غیررسمی نشانی از آنها دیده نمی شود. در تحقیقات جامعه شناختی، بررسی های علمی و ... هیچ چیزی که نمایانگر وضعیت آنها باشد، یا نیست یا اگر هم باشد به هیچ دردی نمی خورند. به این خاطر تصمیم گرفتیم نگاهی داشته باشیم به زحمتکشان این قشر.

کارگران باربر به همراه کارگران ساختمانی و کشاورزان بی زمین از قدیمی ترین لایه ها و بخش های کارگران ایران هستند. شاید بتوان کارگران باربر را جزئی از زیر مجموعه حمل و نقل دانست. طیف متنوع و بسیار پراکنده ی آنان در کلیه مراکز تجاری و حمل و نقل و... زیر فشار یکی از دشوارترین کارها روزگار می گذرانند. این مجموعه هزاران نفری در چند دسته ی کلی قرار می گیرند:

دسته ی اول کسانی هستند که در موسسات و بنگاه های باربری و انبارهای بزرگ کالا و شرکت های بارگیری و تخلیه بار و اثاث کشی منازل و امثالهم کار می کنند. اینان زحمتکشانی هستند که سال ها قبل معمولاً از روستاهای استان ایلام، جنوب کردستان، آذربایجان و مناطق دور افتاده ی روستایی لرستان، کرمانشاه و... به شهرهای بزرگ آمده و ساکن شده اند و شغل و کار نسبتاً با ثباتی برای خود دست و پا کرده اند و به مرور زمان اقوام و دوستان و همسایگان قبلی را همکار خود کرده اند. در صد خیلی کمی از آن ها از بیمه ؛ خانه و کاشانه برخوردارند. ساعات کار و نظم و ترتیب خاصی به طور نسبی ... دارند. (بیشتر آن هایی که در باربری ها کار می کنند به هیچ وجه شامل این برخورداری نسبی نیستند) در بین آن ها کارگران افغانی هم وجود دارند که به اصطلاح به صورت غیرقانونی کار می کنند. (به خصوص در انبارهای بزرگ)

دسته ی دوم کسانی هستند که با داشتن یک گاری دستی و یا چهارچرخه در مراکز تجاری به خصوص در بازار و مناطق مرکزی شهر بارها را جابه جا می کنند. این ها بارها را از معابر تنگ و شلوغ مرکزی بر روی چرخ گذاشته و نهایتاً با حمل روی دست و کتف و کمر به صاحبانشان تحویل می دهند. این زحمتکشان با توجه به نوع کار خود از هیچ امکان (به معنای درست و کامل کلمه) و تامین اجتماعی و... برخوردار نیستند. و بدترین وضعیت را از هر نظر دارند و کارگران افغانی سیاه روزترین آن ها هستند. به این دسته "چرخنی" هم می گویند.

دسته ی سوم کارگران به اصطلاح زبر و زرنگ تر هستند که اغلب با هم فامیل نزدیک و دوست هستند و به صورت دسته های چند نفره و کنتراتی کار تخلیه بارهای بسیار زیاد و حجیم را قبول می کنند. به خاطر این که تردد کامیون های مخصوص حمل آجر و سیمان و... در طول روز و در بیشتر نقاط شمالی و مرکزی و پر ترافیک تهران ممنوع است، شبانه کار می کنند و با تجمع در محل های تخلیه و بارگیری کلیدی، سفارشات را انجام می دهند. مثلاً دو یا سه تریلر حامل ۲۰ یا ۲۵ تن سیمان و یا حدود ۴ یا ۵ کامیون حامل ضایعات فلزی یا کاشی و یا سایر مصالح و کامیون های میوه و لوازم یدکی و منزل و... را در کمترین زمان ممکن تخلیه و جابه جا می کنند. یا در بازار آهن، گمرک ها و ... کار تخلیه بارهایی را به عهده می گیرند که باید با دست تخلیه شوند. اینان به هیچ وجه ساعت کار ندارند حتا علی رغم شبکاری های متعدد در طول روز هم کار کرده و هیچ تعطیلاتی هم ندارند. مگر همه جا و

همه چیز در تعطیلی مطلق باشد که چنین وضعیتی به ندرت پیش می آید. نکته ی قابل طرح این است که هیچ گونه دیوار چین و یا تقسیم بندی معینی این گونه کارگران را از یکدیگر متمایز نمی کند و آنان دائما در حال تغییر و تحول و جابه جایی در کار و شغل شان هستند.

اگر رونق اقتصادی درکار باشد و فعالیت های تجاری و به خصوص صنعت ساختمان فعال باشد درآمد اغلب آنان از سطح دستمزد متوسط یک کارگر معمولی مثلا در یک فروشگاه و یا شرکت و بیمارستان بیشتر است. آنقدر که می توانند علاوه بر تامین مخارج خویش مازاد و پس اندازی را برای خانواده در شهر و روستای خود بفرستند. به هر حال با هر جان کنندی هم که باشد این کار را می کنند. بالاخره ۲ یا ۳ شیفِت کار می کنند!! اصلا به این امید به تهران آمده اند. اما امان از روزی که سایه شوم بحران و رکود (مثلا شرایط سال های اخیر) بر فعالیت های اقتصادی افتاده باشد. آن وقت وضعیت اسف بار ، آنان را چنان به رقابت وادار می سازد که گویا در میدان جنگ حضور دارند. (حقیقتا یافتن کار برای آنان معنایی جز جنگ برای زنده ماندن ندارد)

به جز درصد بسیار پایینی که دارای تحصیلاتی در حد دبیرستان و نهایتا دیپلمه هستند، سواد بیشترشان در حد دوره ی ابتدایی و راهنمایی است. در میان آن هایی که پا به سن گذاشته اند، افغان ها معمولا بی سوادتر هستند و از هیچ نوع آموزشی بهره نگرفته و به خاطر شغل و گرفتاری های خاص خودشان (به خصوص نحوه تفکرات تحمیل شده به آنان) دنبال آن نیز نیستند. بگذریم که سرمایه داری اصلا هیچ دریچه ای، حتا به صورت ریزترین منفذی هم، در چشم انداز آن ها برای کسب آگاهی در هیچ سطح و موردی بوجود نیاورده است. این عدم آگاهی بسیار وسیع و فوق العاده هم هست و در همه جا آثار و عواقب آن مشاهده می شود.

حمل بار اقتضا می کند که بار بر دوش نیروی کار جوان و سالم حمل شود. نوجوانان کرد، لر و افغانی از زمانی که به محیط کار و بازار پا می گذارند ، ارتباطشان با هر نوع آموزش و تربیتی به طور کامل قطع می شود. صحبت از ممنوعیت کار کودکان و... برای آن ها هیچ توجیهی ندارد. زیرا به آن ها به چشم نان آور نگریسته می شود. به جز آموزش های ساده ای که در اثر تجربه در زندگی روزمره ی تکراری و یا انتقال تجربه های دوستان و همکاران و همسن و سالانشان چیز دیگری نمی آموزند. این آموزش ها قاعدتا بسیار محدود و سطحی می باشد و عمدتا برای چگونگی بار بردن و صحبت هایی برای طی کردن و دریافت پول حمل بار و امثال آن کسب می کنند. هیچ بهره ای از تخصص و ازمهارت های زندگی اجتماعی هم ندارند.

افراد بسیار کم سن و سال در این حرفه زیاد هستند که استخوان بندی، اعضا و اندام آن ها هنوز برای حمل بارهای سنگین بسیار نحیف است و مطمئنا در آینده دچار مشکلات فراوانی می شوند. هیچ نهاد و شخص و مسوولی توجهی به آن ها نداشته و ندارد. تلاش این زحمتکشان نوجوان برای رفع نیاز های ابتدایی زندگی باعث شده که به عواقب و بیماری های ناشی از سختی این کار بی توجه باشند. بعضا کارگران بزرگسال درگفته های خود عنوان می

کنند که کاش وضعیت مالی و خانوادگی آنان طوری بود که کار نمی کردند اما در عمل هیچ کاری از دستشان ساخته نیست و در عمل تغییری حاصل نمی شود. متأسفانه عده ای این کار را برای آینده آنان مفید می دانند!!؟
 نداشتن هر گونه بیمه و تامین اجتماعی و یا ساعات کار مشخص و بی ثباتی، عدم هر نوع آموزش (حتا برای صحیح و کم خطر کردن حمل این همه بار سنگین و...) کم سواد و یا بی سواد از مختصات عمومی و بارز این دسته از کارگران است. همچنین سوء تغذیه و عدم بهداشت مناسب نیز وجه کاملاً آشکار زندگی این زحمتکشان است. به خاطر کار سنگین آن ها باید حداقل ۳ تا ۴ هزار کالری انرژی دریافت کنند، معهذاً می بینیم که معمولاً صبحانه ای نیست یا در حد نان و پنیر و چای و عمدتاً بسیار با عجله و سرپایی خورده می شود. نهارهای دیرموقع که به آن ها شکم پرکن باید گفت نه غذا. میوه، سبزی، لبنیات که اصلاً در اقلام مصرفی روزانه یا وجود ندارد یا بسیار کم است. (به خصوص بعد از حذف یارانه ها و گران شدن شیر و ماست و..)

گرانی غذاهای آماده و عدم دسترسی به رستوران های ارزان، سالم و مفید (که اصلاً یافت نمی شود) و ده ها معضل و تنگنای عملی و ذهنی و نیز نوعی حساسگری ذاتی این شغل، به خصوص برای کارگران مجرد است که وقت و حوصله ی غذا درست کردن را ندارند. این مسایل باعث شده که این کارگران علی رغم جوانی و بنیه به ظاهر قوی، از انواع و اقسام مشکلات گوارشی، دهانی و دندانی و.. در رنج و عذاب باشند. جالب این که تا کاملاً از پا نیفتند به پزشک و درمانگاه مراجعه نمی کنند. اکثر مواقع فقط مسکن های مختلف و در موارد جدی تر با داروهای قدیمی و توصیه شده دیگران آن هم بدون توجه به تاریخ مصرف و... خود را معالجه می کنند!! حساب کنید چقدر وضع باید وخیم باشد که حاضر باشند پولی را که خانواده روی آن حساب خاص باز کرده، به دکتر و داروخانه و درمانگاه بپردازند!؟

علاوه بر مسایل فوق تعداد کثیری از آن ها از میان سالی، که برای خیلی از آن ها زودتر از سایر همسالانشان شروع می شود، انواع دردهای استخوانی، روماتیسمی، زانو درد، کمردردهای جوراجور، سیاتیک و دیسک آرتروز گردن و... را با خود دارند. سرمایه داری برای آنان وضعیت رقت انگیزی را پدید آورده است که قادر به هیچ نوع انتخاب آزاد و درستی نیستند. دائماً باید فقط به اجبارها تن داده و حداکثر شاید گاهی حق انتخاب بین بعضی از اجبارها برای شان وجود داشته باشد. آن چنان در این سیستم گیر افتاده اند که فقط یک راه پیش روی آن ها خودنمایی می کند: تا می توان باید کار کرد. شاید بعداً نوبت زندگی برسد.

رابطه ی این کارگران با جسم خود بسیار تعجب آور و باورنکردنی است. از نظر اغلب آنان از این جسم باید آنقدر کار کشید تا مستهلک شود و رمقی برای آن نماند. هرگونه تاخیر و درنگی در این مسیر به معنای از دست دادن درآمدی است که تاثیر آن در روز و ماه و... شاید به راحتی جبران پذیر نباشد. شرایط دشوار کار چنان است که بی اختیار به یادگفته ی شاملو می افتیم .

"هرگز کسی این گونه فجیع به کشتن خود برنخواست که من به زندگی نشستم" (مجموعه آثار صفحه ۴۱۵)

وضعیت مسکن آنان نیز از جنس کارشان است. بیشتر در ورامین، قرچک، پاکدشت، شوش، مولوی، اطراف بازار، شهرک های جاده ساوه و اسلام شهر و ... اقامت دارند. از دسته ی اول تعداد زیادی در همان باربری ها و انبارها زندگی می کنند و چون هزینه اجاره و آب و برق و ... نمی دهند راضی و خشنود هم هستند. اما هر وقت از وضع خود گله می کنند و پای درد دلشان بنشینند این وضعیت را به "زندگی لانه سگی" تشبیه می کنند. چون در اتاقک های بسیار کوچک (عمدتا فلزی و دکه مانند) با کمترین امکانات دوره ای طولانی را سپری می کنند و به ندرت از باربری و محوطه ی انبار دور می شوند و به جایی می روند.

مجردها و کارگرانی که همسر و فرزندانشان در شهرستان هستند، به صورت دسته های چند نفره اتاق یا اتاق هایی از یک حیاط قدیمی اجاره کرده و تمام مخارج و کارها را بین خود تقسیم می کنند. به جز مقداری خرت و پرت، یک یخچال، تلویزیون کوچک، و در صورت مساعد بودن جو، حتما یک ماهواره و مقداری رختخواب و لوازم خوراک پزی و یک زیرانداز وسایل چندانی ندارند. بعد از فراغت از کار، خانه همان جایی است که به آن پناه می برند. شام می خورند، اگر مجال باشد و یا خستگی امان دهد، با هم صحبت و شوخی می کنند و از اخبار مختلف مطلع می شوند و به موزیک و آهنگ های محلی گوش می دهند. .. این نهایت زندگی کردن آن هاست.

نکته ی قابل توجه این است که معمولا اهالی یک شهر و یا یک روستا و محل با هم خانه می گیرند. به ندرت مشاهده می شود که مثلا ۳ کارگر کرد با یک کارگر افغان و یا یک کارگر ترک زیر یک سقف زندگی کنند، حتا برای مدت کوتاه. مسایل محلی و قومی و خویشاوندی برایشان بسیار قابل اهمیت و پررنگ است.

به مسایل مذهبی کمتر توجه می کنند، اما در حرف و در ذهن خود را ظاهرا پای بند و مقید نشان می دهند. به خصوص مسلمان و غیر مسلمان و شیعه و سنی در حرف ها بسیار خود را نشان می دهد. اما در خیلی مواقع درعمل برایشان به صورت یک مانع و... مطرح نیست. همان طور که اشاره شد مسایل قومی و قبیله ای و زبان محلی و مادری برایشان اهمیت بیشتری دارد. با همکاران و دوستان خود فقط به زبان محلی صحبت می کنند. که البته بسیار طبیعی است.

کاملا واضح است که این زندگی بسته و یکنواخت تا چه میزان می تواند بر روی روان و آرامش ... انسان تاثیر منفی داشته باشد. افرادی محروم از همه چیز فاقد کمترین شادی و تفریحات و دلخوشی، دلنگ دیگران و دور از خانواده واقعا مستعد بیشترین افسردگی، پرخاشگری و اضطراب، خشونت و روی آوری به انواع مواد مخدر و الکل هستند. به خصوص که تنها منبع آگاهی دهنده به آنان، تلویزیون و سریال های تهوع آور و فیلم های هندی و امثال آن است. صفحه حوادث روزنامه ها و نشریات ورزشی زرد از معدود کانال های محتمل ارتباطی آنان با دنیای بیرون از خودشان است.

اگر پای صحبت های آن ها نشسته به جمع بندی خواسته ها پرداخته و به آرزوها و تقاضاهای آنان دقت کنیم داشتن یک شغل با درآمد نسبتا مکفی و آبرومند به خصوص اگر هم بیمه باشند برایشان یک اولویت همیشگی محسوب می

شود. کار برای آنان همه چیز است و می پندارند با داشتن آن می توانند هر کاری بکنند و خلاصه از رنج زندگی خلاص شوند. با این که کارگران متاهل عمیقا در گیر و دار معیشت خانواده و افراد تحت تکفل شان هستند، اما کارگران مجرد بسیار عجله دارند تا به وضعی برسند که بتوانند پا جای پای آنان بگذارند. بازگشت به شهر و دیار، ازدواج و تشکیل خانواده قسمت بسیار مهم رویاهای آنان را تشکیل می دهد.

به خاطر وضعیت و ماهیت بی ثبات شغلی این کارگران بسیار پراکنده و درعین حال سخت شکل پذیرند. داشتن

کارفرماهای متعدد حتا در طول یک روز باعث شده که کمتر

دیدگاه طبقاتی در آنان شکل بگیرد. به جز درصد اندکی از

کارگران کرد که به خاطر دوستان و اقوام و آشنایان و سنت های

مبارزاتی جا افتاده ، تا حدودی استثنا هستند. بیشترشان خود را

افرادی منزوی، محکوم شده و بدبخت می پندارند که در نتیجه ی

عدم اعتماد به نفس مشهود آنان است.

یک روز برای بردن یک بار نسبتا سنگین با چرخ جوانی

برخورد کردم که از همان نگاه اول مشخص بود با همه ی

باربران فرق دارد. بعد از صحبت فهمیدم که ۲۰ ساله و

دانشجوی ترم دوم پزشکی است. وقتی متعجبانه از چرایی

وضعیت تحصیلی و رابطه آن با کارش پرسیدم گفت چون پدرم

به خاطر بار بردن زیاد زمینگیر شده و ما پول و آهی در بساط

نداریم من برای کمک به خرج خانواده در اوقات بیکاری بار می

برم و وقتی اصرار مرا برای ادامه ی این گفت و گو و مشخصا

انتخاب این شغل دید، گفت: می خواهم توی یک شرکت کار

کنم یا به تدریس خصوصی پردازم. فعلا جور نشده و چون پدرم بیمه و از کارافتادگی و بازنشستگی ندارد، خودم

کار می کنم... در ادامه گفت:

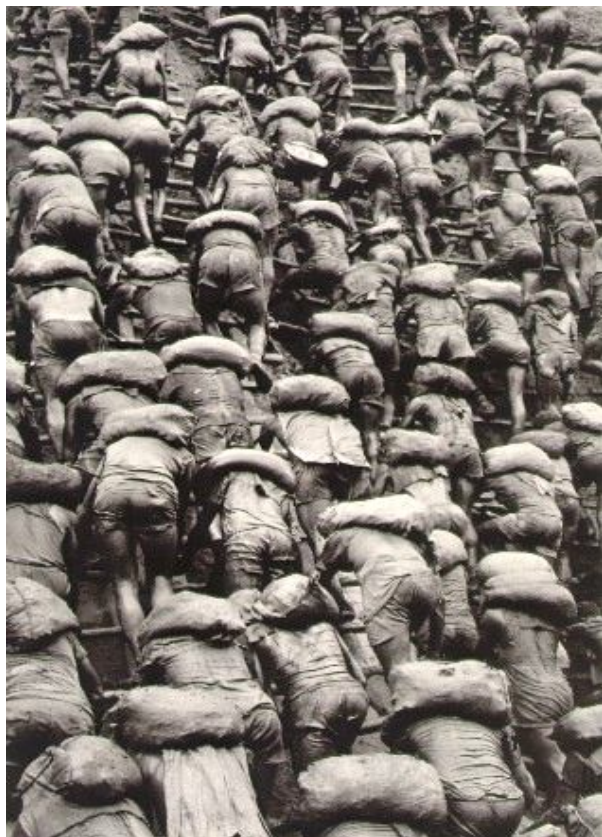
کلاس سوم راهنمایی بودم که پدرم با این که کمر درد داشت و خیلی مریض احوال بود برای تامین مخارج ما، خود

را به آب و آتش می زد تا یک روز سر پول با یک نفر دعوا کرد.... من و بابا هر دو کتک خوردیم و توهین شنیدیم.

از جمله به بابا می گفت: "حمال بی شعور" (با عرض معذرت فراوان از کارگران باربر) از آن موقع این توهین و

تحقیر از مغز من بیرون نرفته که هیچ، هزار بار دیگر هم آن را از خیلی ها شنیدم. هر زن و مردی که از آن بدتر آدم

نباشد، هر وقت می خواهد توهین کند، این را می گوید؛ هر کس هم که بچه اش درس نمی خواند می گوید: "مگر



می خواهی حمال شوی". این باعث شد که من با جدیت و انگیزه ی فراوان درس بخوانم تا برای خودم و امثال پدرم کاری کنم که فعلا اول راه هستم. رشته ی پزشکی قبول شدم...

بعد از کلی صحبت دیگر پرسیدم به جز کتاب های درسی چه می خوانی؟ گفت: هر وقت بتوانم کتاب هم میخوانم به تازگی کتابی از یکی از دانشجویان گرفته ام که خیلی خوشم آمد. اسم کتاب را پرسیدم. گفت پابرهنه ها. نوشته ی زاهاریا استانکو با ترجمه ی شاملو. انگار دنیا را به من داده اند. با ذوق زدگی خاصی گفتم اگر وقت داری برویم با هم ناهار بخوریم؟ با نگاهی پر از سوال و تعجب گفت: شما هم می خواهی به من ترحم کنی؟ زود متوجه شخصیت قوی و پرصلابت و غرور جوانی اش شدم. با یک چرخش برق آسا و درعین حال مودبانه گفتم: شاید امروز درآمد خوبی داشته ای و من مهمانت شوم. خندید و گفت نه! کار و بار خوب نبوده. باید بروم خانه کار دارم.

دستانش را به گرمی فشردم و برایش آرزوی موفقیت کردم.

هر گاه در موقعیت های مختلف که به این کارگران ، چگونگی آگاه سازی و متشکل شدن آن ها فکر می کنم یاد این خاطره می افتم که جوانه های امید به آینده ی بهتر را در من زنده می کند و مجددا به خود اطمینان می دهم که در بطن همین شرایط دشوار عناصر کاملا آشکاری از جنس پوست و گوشت همین انسان های دربند دیده می شود که نهایتا آزادی و برابری را به دستان خودشان فراهم می آورند.

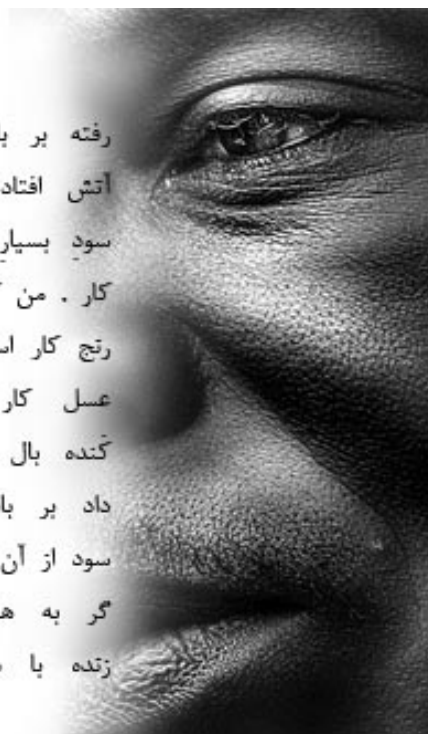
آگاهی آدمی مانند رودخانه است. هنگامی که از سرچشمه های زلال سرازیر شده در مسیر خویش و به طور طبیعی تمام موجودات زنده و محیط را، هر یک به شکل و ترتیبی، بهره ور می سازد و مسلما کارگران باربر هم از این امر مستثنی نخواهند بود و آنگاه که طبقه ی کارگر آگاه و متشکل شود چه فرخنده روزی خواهد بود!

فروردین ۹۱

دور برهم بژتم

رفته بر باد مرا سهم به جز کار مگر
 آتش افتاد ز تاراج تو بر خانه ی مزد
 سود بسیار تو از کار چو من اوج گرفت
 کار. من کردم و شد توشه ات از هستی پر
 رنج کار است فقط سهم من از خاک وطن
 غسل کار من از کندوی جاتم بردی
 کنده بال و پر من قیچی غارتگری ات
 داد بر باد ستم حق مرا شیوه ی تو
 سود از آن عصر که شد نقطه ی پرگار شما
 گر به هم یار شود رنجبر روی زمین
 زنده با شوق گره کردن دست "کار"م

اهل این خاکم و غارت شده چون معدن زر
 سوخت در قحطی باران و شدش خاکستر
 مزد ناچیز من از کوچکی اش خاک به سر
 خالی ام زان چه تیز است در ایام سفر
 زاب شیرین و ز خاک پر از دُر و گهر
 تیش تنهام چه سازم نکند بر تو اثر
 وای اگر حنجره بگشایدم امید سحر
 بر حذر باش که طوفان برسد بار دگر
 شد تهی دایره ی سفره ام از نان و تمر
 دور بر هم بژتم بشکنم آن نقطه ی شر
 کی رسد گل بگشاییم به پاهای خبر



کارگری که کارگر نیست

یاسر عزیزی*

۱- کارگر کسی است که در ازای دریافت مزد، برای کارفرما کار می کند. این یک تعریف به ظاهر بی طرفانه و رسمی از مفهوم کارگر است. در این جمله ی آغازین سه مفهوم مهم مندرج است. "کارگر"، "مزد" و "کارفرما". مطلب حاضر بر آن است در پیرامون دو مفهوم اول قدری تامل کند، ارتباط آن ها را بیابد و پس از آن حاصل این بررسی را در نسبت با واقعیت امروز جامعه ی کارگری بسنجد.

کارگر ورای تعریف رسمی فوق، در واقعیت خود موتور حرکتی چرخه های تولیدی و خدماتی جامعه است. در حقیقت هیچ پروژه ی تولیدی و خدماتی بدون حضور نیروی کارِ کارگر توان تولید و ارائه ی خدمات را نخواهد داشت. چنان چه این واقعیت اساسی را در نظر داشته باشیم که چرخه های تولیدی و خدماتی اقتصاد سرمایه سالار کنونی همواره در راستای کسب سود بیشتر ساماندهی می شوند. به این اعتبار، کارگران به اتکای توان کار خود به تحقق سود بیشتر در چرخه های تولیدی و خدماتی کمک می کنند. سهمی که خود کارگر از این سودآوری کار خود دارد همواره در قالب مزد تعریف می شود. در حقیقت، این مزد صرفاً بخشی از هزینه های اولیه و استهلاک فرایند تولید است و ربطی به سود ناشی از کار کارگر نخواهد داشت. به عبارتی دیگر کارگر سهمی در سود ناشی از کار خود نداشته، بل که صرفاً مقرری از پیش مشخص شده ای (که میزان آن قبل و بعد از تحقق سود تفاوتی نمی کند) را در ازای کار خود دریافت می کند. به واقع اگر درصد تاثیر مدیریت کارفرما از سویی و سرمایه ی دخالت داده شده توسط وی را از دیگر سو مشخص کنیم و در این راستا درصدی را نیز "ولو ناچیز!" به سهم و تاثیر کارگر اختصاص دهیم، مزد دریافتی کارگر در سود نهایی پروژه های تولیدی و خدماتی به نسبت سهم موثرش چگونه قابل توضیح است؟

۲- مزد بر طبق تعریف آغازین آن دریافتی ای است که در ازای کار کارگر به وی تعلق می گیرد. مزد علاوه بر این تعریف، دارای کارکرد و وجوه توصیفی - توضیحی دیگری است که برای پیشبرد بحث می باید مورد بررسی قرار گیرد. کارکرد مزد از دو منظر متفاوت اینگونه مطرح است؛

الف - مزد تامین کننده ی نیازهای زندگی کارگر به واسطه ی انجام کار برای دیگری است که بر طبق تعریف کارفرما نام گرفت. کارکردی که در آن نه از حیث زندگی و نه کیفیت آن نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی شود. این کارکرد به طور مشخص از سویه های متمایل به منافع "کارفرما" برخوردار است.

ب - از منظر دوم کارکرد مزد بسیار واقعی تر و دقیقتر مورد پرداخت قرار می گیرد. از طرفی مزد، عوضی است که کارگر در برابر فروش نیروی کار خود دریافت می کند تا بتواند به نیازهای اولیه ی خود بپردازد (چنین نگرشی معتقد است سیستم کار مزدی موجود عملاً نیازهای کارگر را در حدود نیازهای اولیه زیستی خاصه پوشاک و

نوشاک و کارگر را نیز در حدود تامین صرف همین نیازها نگه می دارد) و از طرف دیگر اما مزد را هزینه ای می داند که سرمایه دار (کارفرما) برای بازتولید (به بیانی دیگر بازایافت) توان کار کارگر بر زمینه ی شرایط اقتصادی مشخص جامعه پرداخت می کند تا با بازپروری خود بتواند باز هم برای وی کار کند. بنا بر این به اعتبار این هر دو منظر، مزد تعلق گرفته و پرداخت شده به کارگر باید حداقل امکان های بازپروری و تامین زیستی را برای کارگر مقدور نماید.

۳- بنابر آنچه گفته شده است، کارگر کسی است که در ازای در اختیار کارفرما گذاردن توان کار خود، عوضی را دریافت می کند که غالباً بصورت مبلغی پول می باشد تا بر بستر شرایط اقتصادی جامعه قادر به تامین حداقل های زیستی خود باشد. بر اساس چنین مفروضاتی بوده است که در برخی جوامع و طبق قانون، حداقل دستمزدی برای کارگر تصویب می شود که بنابر آن کار فرمایان نباید مبلغی کمتر از مقدار تعیین شده به کارگرانی که طبق قرارداد رسمی برای آن ها کار می کنند،پردازند. حداقل دستمزدی برای تامین حداقل نیازهای زیستی.

با توجه به موارد گفته شده، کارگر برای آن که "کارگر" بماند باید توان بازتولید و بازسازی فیزیکی خود را داشته باشد و بر این اساس حداقل دستمزد در کمترین درجه ی کارکردش باید بتواند چنین امکانی را برای کارگر فراهم کند و اگر چنین نشود، عملاً با کارگری روبرو خواهیم شد که امکان بازسازی خود را نخواهد داشت و حتا بر اساس منویات واقعی کارفرما که بر خواست وی جهت بازسازی بدنی کارگر به منظور استفاده های بعدی در فعالیت های اقتصادی دلالت دارد نیز در تناقض قرار می گیرد.

بر مبنای توضیحی که از عملکرد "مزد" و "حداقل دستمزد" صورت گرفت، در کشورهایی که قوانین رسمی قایل به تعیین کف دریافتی برای کارگران می باشد، هر ساله با توجه به تغییرات و نوسانات در وضعیت اقتصادی جامعه "حداقل دستمزد"ی تصویب می شود. چنانچه بر اساس قانون کار در نظام حقوقی جامعه ی ما، ظاهراً این حداقل دستمزد جدید با توجه به نرخ تورم افزایش متناسبی خواهد یافت. (ماده ی ۵۲ نظام مدیریتی کشوری) چرا که تورم مستقیماً بر قدرت خرید آحاد جامعه موثر است و بنا بر این حداقل دستمزد، باید متناسب با نرخ تورم تعیین شود. بر این اساس است که می توان دو وجه توضیحی کلی برای مزد متصور بود؛ الف - مزد ظاهری (رسمی) که نوسانات آن نیز ظاهری و رسمی است. برای روشن شدن منظور باید به تجربیات واقعی اشاره کرد. به عنوان مثال، سال گذشته (۱۳۹۰)، حداقل دستمزد برای کارگران ۳۳۳ هزار تومان تعیین شده بود و در سال جاری (۱۳۹۱) این مبلغ به ۳۸۶ هزار تومان افزایش یافته است. علی الظاهر دستمزد، افزایش یافته است اما اینجاست که ضرورت می یابد به وجه توضیحی دیگر مزد پرداخته شود که عبارت است از "مزد واقعی". مزد واقعی در حقیقت به این موضوع اشاره می کند که دستمزد در واقع چه میزانی از قدرت خرید کالاها و توان تهیه نیازها را برای کارگر ایجاد می کند؟ بر این اساس است که مفهوم افزایش واقعی دستمزد در برابر مفهوم افزایش ظاهری دستمزد رخ مینماید. به عبارتی آیا با دستمزد ۳۸۶ هزار تومانی مصوب برای سال ۱۳۹۱، می توان به اندازه ی ۳۳۳ هزار تومان سال پیش از آن برای کارگران قدرت خریدی متصور شد؟ به دیگر سخن آیا افزایش نزدیک به ۱۸

درصدی حداقل دستمزد کارگران در حالی که نرخ تورم در آمارهای رسمی که خالی از شائبه در صحت نیست رقمی نزدیک به ۲۵ درصد و بنا بر نظر غالب کارشناسان مستقل و نیمه مستقل اقتصادی، عددی نزدیک به ۴۰ درصد را نشان می دهد، حتا بر اساس قانون کار فعلی قابل توجیه اقتصادی هست؟ با این وصف آیا دستمزد واقعی کارگران در سال جاری نسبت به سال های پیش تر به جای افزایش، کاهش پیدا نکرده است؟ وانگهی (ضمن برجای بودن این مدعا در رابطه با حداقل دستمزد در نظر گرفته شده برای سال جاری) در شرایطی که خط فقر به ویژه در شهرهای بزرگی چون تهران به سرعت در حال گذر از نرخ درآمدی ماهیانه یک و نیم میلیون تومان می باشد، آیا اساس چنین کف دریافتی مصوبی، جدای از بحث های راجع به تورم و افزایش بی رویه ی قیمت ها، مورد پرسش و اعتراض جدی نمی تواند باشد؟ و آیا جای طرح این پرسش نیست که چه سرنوشتی در انتظار خیل عظیم کارگرانی خواهد بود که درآمد ظاهری و رسمی ایشان نسبت به دستمزد واقعی شان فاصله ی ویرانگری پیدا کرده است؟

۴- بر طبق قانون کار جمهوری اسلامی و نیز بر اساس تعهدات بین المللی دولت ایران از جمله با "سازمان بین المللی کار" (ILO)، می باید از روش سه جانبه گرایی (با حضور نمایندگان دولت، کارفرما و کارگران) [مفاهمه نامه ۱۳۸۳ میان دولت ایران و سازمان جهانی کار در مورد مقاوله نامه های ۹۸ و ۸۷] جهت تعیین حداقل دستمزد و اتخاذ پاره ای تصمیمات در رابطه ی میان کارگر و کارفرما استفاده شود. با فرض این خوش بینی که نماینده ی کارگران را در این مرجع تصمیم گیری، نماینده واقعی ایشان بدانیم (که قراین بسیاری در رد این خوش بینی در دسترس می باشد) و از سوی دیگر نماینده ی دولت را شخص حقوقی بی طرف این مرجع بدانیم (تردید نیست که با وجود در اختیار داشتن بخش های زیادی از واحدهای تولیدی توسط دولت از سویی و وابستگی واحدهای تولیدی بخش خصوصی به دولت مردان و وابستگان ایشان در موارد متعددی از دیگر سو، این مورد از خوش بینی نیز محل چالش و ابهام جدی است)، و بر اساس چنین فرض خوش بینانه ای از کارگران توقع تن دادن به قانون را داشته باشیم، این پرسش مطرح می شود که در شرایط توصیف شده در بند "۴" این نوشتار و در همین چارچوب قانونی، کارگران جهت احقاق حق، اعلام خواست بهبود زندگی و نجات جان خود و خانواده از فلاکت روز افزون چه راه کاری در پیش رو دارند؟

در واقع، هنگامی که مجاری رسمی و قانونی کشور توقع دارند کارگران در راستای پذیرش مصوبه ی تعیین حداقل دستمزد و سایر مصوبات مرتبط با کارگران، به قانون پای بند باشند متقابلا برای کارگران نیز این توقع ایجاد می شود و باید بشود که دولت نیز بر طبق قانون کار و تعهدات بین المللی خود حق اعتراض کارگران و مقدم بر هر چیز فراهم شدن زمینه های تشکیل نهادهای مستقل صنفی و سندیکایی کارگری [ماده ۶ قانون کار] که نه تنها در قانون و تعهدات بین المللی دولت پیش بینی شده است، بل که بهترین مجرای پیگیری خواست های کارگران نیز می باشد را به رسمیت بشناسد. بی تردید مادامی که فقر ارتباط ارگانیک میان کارگران و عدم تشکیل نهادهای مستقل کارگری

این چنین ادامه داشته باشد، در بر همین پاشنه خواهد چرخید و فلاکت کارگران همچنان با همین شتاب ادامه خواهد داشت. شکی نیست تنها خود کارگران هستند که قادر خواهند بود در وضعیت خود تغییری موثر ایجاد نمایند.

نتیجه: بر پایه ی چنین دریافت هایی است که می توان به جرات ادعا کرد؛ کارگران به ویژه در جامعه ی ما، دیگر حتا مصداق مفهوم "کارگر" به مثابه کسی که به اندازه ی تامین صرف نیازهای زیستی ابتدایی اش برخوردار از حداقل دستمزدی می شود تا خود را بازسازی کرده و مجددا نیروی کارش را در اختیار سرمایه دار(کارفرما) قرار دهد، نخواهد بود. باری؛ وضعیت کنونی به جایی نزدیک می شود که کارگر دیگر نتواند کار خود را حتا به قیمت کمی که متضمن تامین لوازم زنده ماندن خود و خانواده اش باشد نیز بفروشد و به عبارتی می توان همه ی سخن را در این یک جمله خلاصه کرد که؛ «کارگر دیگر حتا "کارگر" هم نیست».

"نگاه"

در میدان شهر

در بازار

در دکه های کوچک پس کوچه ها

به اقتدار بی چون و چرای -

قیمت ها اندیشم

به سنگر -

به جنگ -

به خاکریزهای ۲۸ هزار تومانی

به دست های خالی و باد،

به آسمان نگاه می کنم

و سفره های کوچک خالی -

که باد -

به رقصشان آورده

به رقص می اندیشم

و روزگار -

که به رقصمان آورده.



دریافتی ۱۰۰ میلیون تومانی مدیرعامل شستا در یک سال

فارس: عضو هیئت مدیره شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی با اشاره به اینکه دریافتی اعضای هیئت مدیره شستا کمتر از دیگر شرکت‌های سرمایه‌گذاری است، گفت: دریافتی مدیرعامل شستا در یک سال ۱۰۰ میلیون تومان است (ماه‌ی ۸.۳ میلیون تومان). (مقایسه کنید با حقوق ۴۰۰ هزار تومانی کارگران)

علی یوسف‌پور درباره دریافتی اعضای هیئت مدیره شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی اظهار داشت: شستا با آنکه بزرگترین شرکت سرمایه‌گذاری در کشور است ولی در مقایسه با دیگر شرکت‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌ها خیلی کمتر دریافت می‌کند.

وی ادامه داد: اعضای هیئت مدیره شرکت‌ها براساس رده‌بندی حقوق و مزایا دریافت می‌کنند که رده‌بندی شرکت‌ها از یک تا ۵ است.

عضو هیئت مدیره شستا یادآور شد: در صورتی که اعضای هیئت مدیره حضور تمام وقت داشته باشند ۷۰ درصد از حداکثر حقوق را دریافت می‌کنند.

یوسف‌پور بیان داشت: تمام اطلاعات دریافتی اعضای هیئت مدیره شستا در قالب یک CD به دستگاه‌های ذی‌ربط و ریاست جمهوری ارسال شده است.

وی اظهار داشت: در حال حاضر شرکت سرمایه‌گذاری غدیر و بعضی بانک‌ها ۴۰ تا ۵۰ درصد بیشتر از شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی به اعضای هیئت مدیره خود پرداخت می‌کنند.

یادداشت هایی از کارگران

در مورد قانون کار

کانون مدافعان حقوق کارگر - با توجه به آنکه مساله قانون کار و همچنین مساله دستمزدها و سایر مسایل مربوط به کارگران بارها مورد بحث قرار گرفته است، بر آن شدیم تا این مطالب از زبان خود کارگران نیز گفته شود. به همین جهت با کارگران مختلف این مسایل مطرح شد و نظر برخی از آنان را در زیر می خوانید.

"از آنجایی که در اغلب کشورهای جهان امروزی و بخصوص کشورهای در حال توسعه بیشترین توجه به قشر کارگران آن جامعه می شود تا سرعت بیشتری به عرصه ی صنعتی و اقتصادی بدهند، اما متاسفانه در کشور عزیزمان طی این سالهای اخیر اکثر قوانین موجود در خصوص قانون کار و کارگر تقریبا به ضرر این قشر زحمت کش بوده و هیچ نهاد یا ارگانی وجود ندارد که بتوان به آن تمسک جست و خواسته های کارگران را ادا نمود.. در مورد قانون اخیر که دولت به مجلس ارائه داده جای بسی تاسف است که باز هم هیچ گونه مشورتی با این قشر نشده هیچ، بلکه مطالبی آمده که به زیان کارگران عزیز است. در صورتی که بسیاری از کشورها قانون بازنشستگی زودرس برای مشاغل سخت و پردردسر وضع کرده اند و امتیازات فراوانی به آنان بخشیده اند که حق طبیعی شان است، علیهذا اینجانب به عنوان یکی از میلیون ها کارگر این کشور و جامعه مخالفت صریح خود را اعلام می دارم و امیدوارم مجلس و نمایندگان نسبت به رد این قانون احتتام لازم را به عمل آورند و از جامعه ی کارگری مشورت و نظر بخواهند. چرا که هیچ کس مثل خود کارگران از مشکلات موجود اطلاع و آشنایی ندارند. و یک تصمیم علمی و کاربردی در این مورد گرفته شود. در پایان آرزوی موفقیت برای کلیه کارگران و زحمتکشان این مرز و بوم را دارم."

(تکنسین تجربی رنگ و سندبلاست)

حدیثی از رسول اکرم(ص)

دلیل نابودی تمدن و ادیان و پیشرفت پیشینیان در این بود که اگر زور داری و قدرتمندی خطایی هر چقدر بزرگ کرد به راحتی از او گذشتند و ضعیفی و ناتوانی خطایی هر چقدر کوچک کرد او را تا مرز حدود پیش بروند. اینجانب به عنوان یک کارگر قدیمی که در حقیقت بیشترین فشار کار فیزیکی را در سطح جامعه متحمل می شود فقط برای سیر کردن شکم افراد تحت تکفل خود نه برای تجمل گرایی با جمع مال برای تامین آینده ی خود و خانواده ی تحت تکفل خود به طوری که اگر یک ماه بیکار بمانم به کلی مستاصل و گرفتار فقر خواهم شد، به همین دلایل به عنوان یک فرد زحمتکش کارگر در این اجتماع نسبت به تصویب قانون پیشنهادی که هر گونه امنیت خاطر برای تامین معاش خانواده را از کارگر سلب می کند، مخالفم."

کارگر ۷۰ ساله تکنسین تجربی

"به نام عادل یکتا

در جامعه ای که در آن زندگی می کنیم با توجه به قوانین اسلامی حق رای مربوط به تمامی افراد جامعه است نه یک فرد یا افرادی خاص.

متأسفانه آن چیزی که در جامعه ی کنونی ما بی اهمیت است نظر و ایده های مردم و اقشار جامعه می باشد که قشر کارگری که بی اغراق مظلوم ترین قشر در این مورد است که همیشه مورد هجوم فشارهای زندگی می باشند چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی. این قشر از مردم هیچ گاه حق رای نداشته اند و ندارند چرا که در خوشبینانه ترین حالت حقوق خود را می گیرند ولی از کار اخراج می شوند. برای مثال کارگرانی که در پالایشگاه شازند اراک مشغول به کارند حتا از حقوق ابتدایی که کارگر هم بی بهره اند. در جامعه ی جهانی کمترین حقوقی که برای کارگر شمرده می شود اصطلاحاً (Human right) گفته می شود (حقوق ابتدایی یک کارگر) که این حقوق شامل غذای گرم، سرویس بهداشتی، وسایل ایمنی کار می باشد که در این مورد تنها مورد اول آن هم با اما و اگر های زیادی که خارج از حوصله می باشد انجام می پذیرد. با توجه به این شرایط هیچ گونه نقطه ی بارزی در حقوق کارگران ایران وجود ندارد که به اصطلاح نواندیشان کنونی در پی کم کردن این امتیازات باشند لذا این حرکت یک حرکت ساده لوحانه است که نه تنها باعث رشد و ترقی جامعه نمی شود بلکه باعث انزجار این قشر از مردم از دولت و حکومت می شود و تاثیر منفی بر روی اقتصاد این جامعه خواهد داشت که به دستان این کارگران زحمتکش می چرخد."

تکنسین متریال

"همانطور که همه ی اندیشمندان جامعه معتقدند چرخ های صنعت هر کشور به دست قشر کارگران آن کشور به حرکت در می آید پس اگر این قشر را حمایت نکنند و یا با حداقل امکانات قصد بهره برداری حداکثری از آنها باشد

انتظاری نابجاست به تدریج حرکت صنعتی کشور رو به افول و اضمحلال می رود و آنجاست که وابستگی به کشورهای صنعتی دیگر پیش می آید. به زعم بنده، کارگری که به عنوان مهمترین عامل و فاکتور در صنعت یک کشور شناخته شده باید برای بقای خود و خانواده اش از جانب دولت مورد حمایت های مالی و رفاهی منطقی قرار گیرد که متناسب با تورم اقتصادی باشد، در غیر این صورت نه تنها رشد صنعتی هم نخواهیم داشت بلکه مشکلات جدیدی همچون معضلات اجتماعی که در این مقال جای گفتنش نیست به بار می آورد. جامعه ی کارگری جامعه ای است که بیشترین آسیب را در نوسانات اقتصادی متحمل می شود پس منطقی است که دولت بیشترین توجه را با عنایت به موضوع بالا به آنها معطوف بدارد."

تکنسین کامپیوتر

دلالی در کارگاه ها

به جای دفاتر کاریابی چرا کارخانه ها مستقلانه استخدام نمی کنند؟ این یک شیوه ی انگل پرور در جامعه است که به جای نابودی کارهای کاذب دولت کارهای کاذب ایجاد می کند. زمانی که یک کارگر به بیکاری برمی خورد ناچار است روزهای زیادی به دنبال کار بگردد و برای حل این مشکل دفاتر کاریابی ایجاد کرده اند که آنها این گونه کار می کنند. دلالتی دارند که وارد کارخانه می شوند و پس از توافق کردن با صاحبان کارخانه ها و کارگاه ها با توجه به نیاز کارگاه نیازمندی های خود را در خصوص جذب کارگر به دلال های کارگری که همان کاریابی است اعلام می کنند و کاریابی ها بعد از برخورد و صحبت با فرد مورد نظر که به دنبال کار میگردد پس از توافق و اخذ چک به مبلغ مبنای حقوق یک ماه کارگر او را به کارخانه ها و کارگاه هایی که نیرو لازم دارند معرفی می کنند که پس از طی یک ماه در صورت کار کردن در آن کارگاه حقوق ماه اول او مال کاریابی می باشد. این نمونه ای از خصوصی کردن روابط کار و کارگری است.



© Getty Images | Published in Avenue

دلالی در ماشین و ماشین آلات

گروهی از کارگران که به علت پیدا نکردن کار مجبور به مسافركشی می شدند و مجبورند در شهرها به اجبار به رانندگی بپردازند یا اینکه به شرکت های مسافرتی و خدماتی روی آورند که در نتیجه پیمانکاران آژانس های مسافرتی پس از مذاکره با آنها رانندگان را همراه با ماشین هایشان جذب می کنند که به صورت درصدی از درآمد آنها برای خود پول دریافت می کنند که این شیوه نیز راهی دیگر برای دلالی است.

دلالی در ورزش

یکی دیگر از راه های پول درآوردن و رسیدن به پول دلالی گری در ورزش است. افراد سودجو از روی بیکاری نیروی رسیدن به پول بازیکنان تیم ها را پس از مذاکره و طی کردن قیمت آنها را به باشگاه ها معرفی می کنند که در این راه سودهای کلانی نیز به دست می آورند.

یک کارگر

گروهان چهاری ها !

خسرو صادقی بروجنی

علی اکبر، مسئول بوفه ی پادگان، به یکی از سربازها گفته بود از مرخصی هایش استفاده نمی کند و به خانه اش نمی رود چون اگر مقدار غذایی را که در پادگان می خورد در خانه شان بخورد، سهم غذای خواهرش در خانه کمتر خواهد شد!

این مقاله به علی اکبرها تقدیم می شود.

«وظیفه ی جامعه شناسی عینیت بخشی به روابط سلطه، و هم زمان بر ملا کردن سازوکارهای آن است، تا از این طریق، ابزار فکری و عملی را در اختیار فرودستان قرار دهد تا به کمک آنها بتواند مشروعیت سلطه را به پرسش بکشد». پیربردیو

در فضای محصور و جدا از جامعه ی پادگان، با نظم پادگانی مرسوم اش، کار، کارگر، سرمایه و تضاد میان آنان چه جایگاهی دارد؟! در مکانی که «نیروی کار» در معنای تولیدکننده ی ارزش اضافی و تصاحب آن توسط اقلیتی صاحب منصب چندان موضوعیتی ندارد، چه درکی می توان از تضاد میان کار و سرمایه داشت؟! »

روابط و مناسبات موجود در فضای پادگان را اگر بدون توجه به متن تاریخی، شرایط عینی زندگی افراد و پیش زمینه‌های فکری و نظری افراد و طبقات در نظر بگیریم، بدیهی پنداشته شده و تأیید و توجیه می‌شوند.

«بیرون از پادگان هر چه بوده‌ای و هر چه کرده‌ای برای خودت بوده‌ای، این‌جا همه سربازهای یکسان و مثل هم هستند»؛ این جمله یکی از تعالیم اساسی است که هر روزه در پادگان شنیده می‌شود. سخن خلاف واقعی که برای به چالش گرفتن آن مصادیق زیادی وجود دارد. مصادیقی که نشان می‌دهد پادگان و مناسبات حاکم در آن نه تنها برای همگان یکسان نیست بلکه فضایی است در ادامه‌ی جامعه و بازتولیدکننده‌ی همه‌ی مناسبات نابرابر و ناعادلانه‌ی که در آن وجود دارد.

از این رو در هر پادگان اولین نکته‌ای که این نابرابری را به صورت عریان نشان می‌دهد جدایی مکانی و تفاوت در نوع برخورد با سربازهای تحصیل کرده و سربازهایی است که فاقد تحصیلات بالای دیپلم هستند.

گروهان چهاری‌ها عبارت‌اند از طردشدگان و قربانبان اجتماع، تهیدستان شهری و روستاییان محروم، ساده دلانی که فرودستی خود را پذیرفته‌اند و تن به هر تحقیر و توهین و بیگاری‌ای می‌دهند. آن‌ها کسانی هستند که می‌بایست سخت‌ترین و حقیرترین کارها را انجام دهند؛ نظافت توالت، بیگاری، حمالی، بیداری‌ها و پاسداری‌های طویل‌المدت و تحمل امر و نهی‌ها و توهین‌های پی در پی.

در حصار تنگ پادگان گفته می‌شود بیرون از پادگان هر چه بوده‌ای و هر چه کرده‌ای، با هر تحصیلات و جایگاه و مقامی، برای خودت بوده‌ای، در این‌جا همگان سربازان یکسان و همگون هستند. اما گروهان چهاری‌ها از این حکم هم مستثنی هستند. آن‌ها به جرم نداشته‌هایشان مجازات مضاعف می‌شوند.

نداشته‌هایی که محصول توزیع نابرابر امکانات و بهره‌وری‌های جامعه است و توسط "تحصیل‌کردگان" گروهان‌های دیگر ساده انگارانه صرفاً به فقدان استعداد و هوش ذاتی و تنبلی آن‌ها تقلیل داده می‌شود و چنین می‌پندارند که به دلیل این نداشته‌های فیزیولوژیک و موروثی، حقشان است که به هر شکلی با آن‌ها رفتار شود. از این منظر پادگان خلاف ماهیت سوژه زداینده‌ی خود عمل کرده و به بازتولید فرادستی و فروستی سوژه‌های جامعه می‌پردازد.

این فرادستی و فرودستی اغلب بی هیچ تحلیل تاریخی، امری ذاتی و "خدادادی" تلقی می‌شود، تو گویی همگان در مسابقه‌ی دوی ماراتنی بوده‌اند که از مکانی یکسان شروع به حرکت کرده‌اند و امروز عده‌ای با درایت و نخبه‌گی ذاتی خود جلو افتاده‌اند و پاره‌ای دیگر عقب افتاده‌های ذهنی‌ای هستند که لیاقت استفاده از امکانات‌شان را نداشته‌اند.

"دانشگاه پادگان نیست". اما خروجی دانشگاه به شکل آموزش‌های رسمی‌ای که به تحصیل‌کردگان داده می‌شود مناسبات داروینستم اجتماعی در پادگان را تأیید و توجیه می‌کند. محرومان و فرودستانی که در گروهان چهار عقده‌ها و کمپلکس‌های روانی‌شان انباشت می‌شود، مجازات مضاعف می‌شوند و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی چنین مجازاتی را "حق" آن‌ها می‌دانند. «وجه مشخصه‌ی تقسیم کار در جامعه‌ی مدرن این واقعیت است که رشته‌های تخصصی

افراد متخصص و توأم با آن بلاهت تخصصی را به وجود می‌آورد» (فقر فلسفه)

در تحلیل طبقاتی گروهان چهری‌ها، ساده‌انگاری است که همه‌ی آن‌ها را طبقه‌ی کارگر بدانیم. برای نمونه تهیدستان شهری و روستایی، حاشیه‌نشین‌ها و اقشاری که به مشاغل کاذب و سیاه مشغولند، گرچه عضوی از طبقه کارگر نیستند و در فرایند تولید ارزش اضافی نقش چندانی ندارند، اما فقر شدیدی که در میان این اقشار وجود دارد معلول عوامل ساختاری‌ای است که نیاستی جدای از ساختار طبقاتی ناشی از تضاد میان کار و سرمایه پنداشته شود. در چنین ساختار طبقاتی است که دولت روز به روز از مسئولیت‌های اجتماعی خود شانه خالی می‌کند و «حق» همه‌ی شهروندان در برخورداری از امکانات لازم برای تأمین یک زندگی حداقلی که در آن شرافت و کرامت انسان‌ها حفظ شود، بدل به «امتياز» قابل خریدی می‌شود که شهروندان نه به واسطه‌ی انسان بودن خویش و نیازشان، بلکه به جهت قدرت خریدشان، تقاضای بهره‌برداری از آن را دارند. حقوقی چون آموزش، بهداشت، خدمات عمومی و حتی اوقات فراغت که هر روز کالایی تر شده و بایستی مبلغ بیشتری برای تأمینشان پرداخته شود.

این اقشار، گروه هدف اصلی سیاست حامی‌پروری دولت در چهارچوب برنامه‌هایی چون هدفمندسازی (حذف) یارانه‌ها، مسکن مهر، توزیع سهام عدالت و ... را تشکیل می‌دهند. طرح‌ها و برنامه‌هایی که با بهره‌برداری از ناآگاهی یا آگاهی کاذب اقشار مذکور که تحت سلطه‌ی تبلیغات رسانه‌های رسمی شکل گرفته است رنگ و لعاب عدالت گسترانه به خود می‌بخشند.

در این بین نهادهای کارگری که از اساس و ریشه‌ی سیاست‌ها و برنامه‌های مذکور آگاهی دارند، از جمله وظایف خطیرشان برقراری ارتباط عمیق و همه‌جانبه با اقشار و طبقاتی است که فرصت و امکان مطالعه و دسترسی به رسانه‌های غیر رسمی را ندارند.



دستمزد ۹۱

فلزیان (۱۵ فروردین ۹۱)

ز ریش به دم تیغ

داده از بیخ

چه مانده که ؟

با افزایش پوشالی دستمزد -

به ریشمان می خندند.

آه...

به دم تیغ اگر

تفرقه را -

می دادیم.



حذر کن از خشمم

علی یزدانی

بلندگوهایت را خاموش کن

تا صدایم را بشنوی

فسانه نیستم، اسطوره نیز

انسانیم و خون مان از تیغ استثمارتان هنوز می چکد

دیروز رعیت تان بودیم

پیش از آن برده‌هایتان

و پیشتر برادرهایتان

چه نانجیبانه

قابیل مالکیت و قدرت تان

هابیل انسانی مان را کشت

و یادتان رفت که بیماری تان

جز به برادری علاج نخواهد شد

اینک که از خانه ام

در حساب بانکی‌ات

جز آواری نمانده

بلندگوهایت را خاموش کن

تا صدایم را بشنوی

اگر امروز جوجه کبوتر عدالت خواهی ام سر از تخم برنیآورد

فردا از خاکسترم ققنوس خشم بر می خیزد و ... "حذر کن از خشمم"

و ققنوسی که برمی خیزد از خاکستر نیازم